



کارگران سراسر جهان
متحد شوید!

سازمان فدائیان (اقلیت)

۲۵ اسفند روز جانباختگان
فدائی گرامی باد

شماره ۶۴۱

سال سی و پنجم - نیمه دوم اسفند ۹۱

فرارسیدن سال نو
و نوروز ۱۳۹۲
بر
عموم توده‌های
مردم ایران
شاد
و
فرخنده باد



در صفحه ۳

۲۵ اسفند روز جانباختگان فدایی روزی که عشق سرودی شد پر طبل تر از مرگ

نیلوفر و باران در تو بود
خنجر و فریادی در من
فواره و رویا در تو بود
تالاب و سیاهی در من
در گذرگاهت، سرودی دیگر گونه آغاز کردم (۱)

در آئینه تاریخ سازمان ما، روزهایی به ثبت رسیده اند که خود در ماه و سال نمی گنجند. روزهایی که چون موجی سنگین بر شط جاری زمان جلوه می کنند. روزهایی ماندگار، روزهایی پرتپش تر از دل دریا و روزهایی پرتپش تر از حیات. روزهایی که تداوم مبارزه طبقاتی را استمرار بخشیده اند. روزهایی که امید و عشق را شکوفا کرده اند، روزهایی که استقامت، استواری و پایداری را در نگاه کارگران و توده های زحمتکش ایران تصویر کرده اند.

روز "جانباختگان فدایی" نیز از جمله روزهای ماندگار در آئینه تاریخ مبارزاتی سازمان ماست. در روزشمار مبارزاتی سازمان فدائیان اقلیت، ۲۵ اسفند، به عنوان روز "جانباختگان فدایی" ثبت گردیده است. آنچه مسلم است، ۲۵ اسفند نه صرفاً یک روز، بلکه نمادی از تاریخ مبارزاتی خونین سازمان ماست. نمادی از استقامت، پایداری و جانفشانی یارانمان از آغاز تا به امروز. رفقایی که با مبارزه، صلابت و پابندی شان به آزادی، سوسیالیسم و آرمان های طبقه کارگر، استمرار مبارزاتی سازمان ما را در بیش از چهار دهه تثبیت کرده اند.

این پیکار طبقاتی که در ۱۹ بهمن ۴۹ با حماسه سیاهکل آغازگردید، در ۲۶ اسفند همان سال با جانفشانی ۱۳ چریک فدایی در زیر جوخه های مرگ، علاوه بر بازگشایی فصل نوینی از مبارزات کمونیستی در ایران، بیش از هر چیز بر اندیشه سازش طبقاتی، سکون و بی عملی حاکم بر جامعه خط بطلان کشید.

مبارزه ای پیگیر و ماندگار که در سال ۵۰ با جانفشانی رفقای گرانقدرمان مسعود احمدزاده، مفتاحی، امیر پرویز پویان، اسکندر صادقی نژاد، مهنوش ابراهیمی و ده ها فدایی دیگر

در صفحه ۲

لحظه شماری رقبای احمدی نژاد برای پایان دوره ریاست جمهوری وی

ساختار سیاسی دولت دینی جمهوری اسلامی و انبوه تضادهای حادی که نظم اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری ایران گرفتار آن است، طبقه حاکم را در چنان مخصصه‌ای قرار داده که هر رخداد داخلی و حتا اتفاقات بین‌المللی که ظاهراً ارتباط مستقیمی هم با مسایل جامعه ایران ندارند، به یک کشمکش و بحران جدید در درون هیئت حاکمه تبدیل می‌گردند.

مرگ هوگو چاوز، رئیس جمهوری ونزوئلا، نیر بر همین منوال به نزاعی جدید در درون حکومت و حملات سران دستگاه دینی به رئیس دستگاه اجرایی جمهوری اسلامی میدل شد.

در پی مرگ چاوز، احمدی‌نژاد یک روز عزای

در صفحه ۷

این جا وقتی که آب نباشد نان هم نیست!

شورش کشاورزان و روستائیان زحمتکش منطقه جنوب شرقی اصفهان و درگیری و اعتراض چند روزه آن‌ها نسبت به سیاست‌های دولت در زمینه استفاده از آب زاینده رود و اختصاص میزان حق آبه به منظور کشت و زرع روستائیان این منطقه، ظاهراً آرام گرفته است. اگرچه تحت فشار اعتراضات کشاورزان منطقه ورزنه اصفهان به ویژه شورش سه روزه آنان از ۸ تا یازده اسفند، دولت برای جلوگیری از سرایت این اعتراضات به سایر اقشار مردم در اصفهان و دیگر شهرها، وعده‌هایی از قبیل پرداخت خسارت ناشی از "خشکسالی" و تمدید مهلت وام کشاورزان به آنان داد، اما هیچ‌گونه گزارش شفافی از این اعتراضات و نتایج آن انتشار نداد و حتا مشخص نشد که در طی این اعتراضات، چند

در صفحه ۵



مرگ‌های خاموشی که به چهارمین گزارش احمد شهید نیز راه نیافتند

در صفحه ۱۲

۸ مارس ۲۰۱۳ چگونه گذشت؟

در صفحه ۱۰

کارگران، قربانی حوادث ناشی از کار یا خطا کار؟

در صفحه ۱۰

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۸

۲۵ اسفند روز جانفشانان فدایی روزی که عشق سرودی شد پر طبل تر از مرگ

آیا رفقای ما عاشق مرگ بودند که اینگونه به استقبال مرگ می رفتند؟ مسلما نه. بی هیچ تردیدی رفقای ما عاشق زیستن بودند و در این مسیر حتا عاشق ترین زندگان دوران خود نیز بودند. آری آنان عاشق ترین زندگان بودند. آنان عاشق رهایی بودند. آنان به برابری و شادمانی مردم عشق می ورزیدند. عشق به آزادی و سوسیالیسم، عشق به رهایی طبقه کارگر و توده های محروم ایران یکی از سرچشمه های زلال استمرار سازمان ما در امر مبارزه طبقاتی و صلابت رفقای جانفشان ما طی بیش از چهار دهه بوده است. مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم و ساختن جامعه ای که در آن آزادی های سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم در کامل ترین و گسترده ترین شکل آن برقرار و تضمین گردد. جامعه ای که در آن هرگونه ستم بر پایه جنسیت محو و برابری کامل انسان تجلی یابد. جامعه ای که در آن استمرار و ستم طبقاتی نابود گردد. جامعه ای که در آن تمام کارگران و زحمتکشان از امکانات بهداشتی، پزشکی، درمانی و دارویی رایگان برخوردار باشند و در رفاه و شادی بهسر برند. جامعه ای که انسان در آن شکوفا گردد.

برای تحقق بخشیدن به چنین اهداف مشخص و معینی است که رفقای ما طی بیش از چهار دهه جانفشانی کرده و هر بار با پرچم جان نوشته اند: من برگ را سرودی کردم سر سبزتر از بیشه، من موج را سرودی کردم پر نیض تر از انسان، من عشق را سرودی کردم پر طبل تر از مرگ. (۲)

و این است رمز و راز پایداری، صلابت و استواری رفقای جان فشان ما در مبارزه با خصم طبقاتی کارگران و زحمتکشان.

روایت ماندگار زندگانی یارانمان، در پای فشردن بر صداقت مبارزاتی، خصایل کمونیستی و همدلی با توده های تحت ستم، روایتی است ماندگار و پایداری آنان در از خودگذشتگی، فداکاری و "فدائی وار" زندگی کردن پرچمی ست که جنبش کمونیستی ما همچنان سخت بدان نیازمند است. پرچمی که برای در اهتزاز نگه داشتن آن، می بایست پیگیرانه همت گماشته شود.

(۱) و (۲) - احمد شاملو. من مرگ را سرودی کردم.... دفتر لحظه ها و همیشه

در تداوم این انشعاب بزرگ و تجدید سازماندهی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - اقلیت- بود که سنت مبارزاتی، سازش ناپذیری با دشمن طبقاتی، استواری و از خود گذشتگی برجای مانده از یک دهه مبارزه خونین همچنان تداوم یافت. این بار خط مشی سازمان فدائیان اقلیت در دفاع از سوسیالیسم و آرمان های طبقه کارگر فراز های نوینی از مبارزه طبقاتی را پیش روی کارگران و توده های زحمتکش ایران قرار داد. اعدام جنایتکارانه رفیق سعید سلطانیور و پس از آن جان باختن صدها تن از هواداران، اعضاء و کادرهای سازمان در سال های نخست دهه ۶۰ و به طور اخص جانباختن کادر رهبری سازمان مادر روزهای ۲۴ و ۲۵ اسفند ۶۰، تبلور عینی استقامت، پایداری و استواری غیر قابل تردید ایران مان در دفاع از آزادی و سوسیالیسم بود. از این روست که برای سازمان ما، ۲۵ اسفند؛ به عنوان روز یاد یاران، روز جان باختگان ماندگار، روز جانفشانان فدایی، روز به خون تپیدن ستاره های تابناک جنبش کمونیستی ایران، ثبت شده است.

جان فشانی کادر رهبری فدائیان اقلیت، رفقا سیامک اسدیان(اسکندر) ۱۳ مهر، منصور اسکندری تربقان (مهران)، محسن مدیر شانه چی ۴ آذر، و محمد رضا بهکیش (کازم)، یدالله گل مژده (نظام) و احمد غلامیان لنگرودی (هادی) در ۲۴ و ۲۵ اسفند ۶۰، که جان شیفته شان بر سنگفرش خیابان ها گل داد، ادامه استقامت، پایداری و جانفشانی رفقای ما در ۲۶ اسفند ۶۹ بود. تداوم سالی بود که زنگ بزرگ خون به صدا در آمد و توفان شکوفه داد. تداوم قهرمانی صدها فدایی از خود گذشته بود که طی سال های دهه ۵۰ در مبارزه علیه دیکتاتوری شاه جان باختند.

۲۵ اسفند برای سازمان ما نه صرفا یک روز، که نمادی از پایداری ست. آئینه ای از استقامت انبوه یارانمان، چون زهرا بهکیش(اشرف)، نفیسه ناصری(نسترن)، منیژه طالبی، جعفر پنجه شاهی، خیرالله حسونوند گندانی، انور اعظمی، جهانگیر قلعه میاندوب، غلام رضا مولائی بیرگانی، احمد منادی و صدها رفیق دیگر است. نمادی از حماسه سیهاکل تا اسفند ۶۰ و پس از آن تا به امروز که یاد یارانمان، یاد قهرمانی شان در زمهریر زمستان، در سردی بهمن و اسفند، همچون بنفشه های بهاری همواره گل داده اند و با خود زمستان شکسته اند.

برای فدائیان اقلیت، روز جانباختگان فدایی، نمادی است از جانفشانی رفقای ما در تابستان ۶۷. رفقای که جان شیفته شان در مسلخ بی رحمی خمینی پرپر گشت. ۲۵ اسفند، یاد آور خاطره تمامی جانفشانانی ست که در صف سازمان ما به مبارزه علیه ستم پیا خاستند، خروشدند، پیکار کردند، به رگبار بسته شدند، در زندان ها، در زیر شکنجه، حماسه آفریدند. و شگفتا در این مسیر چه بی دریغ بودند. به راستی "این دل به دریا افکنان" چرا اینگونه بوده اند؟ و چرا اینگونه باید بود؟

زنگ بزرگ خون به صدا در آمد و توفان شکوفه داد. طوفانی که پایانی بر آن نبود. مبارزه ای بی امان که از همان آغاز "جزیره ثبات" رژیم سلطنتی را به ریسخند گرفت و بدین سان سرودی دیگرگونه آغاز گردید. سرودی بر خاسته از استقامت و پایداری نمونه وار رفقای مبارزمان. سرودی پر طبل تر از مرگ. چرا که از خودگذشتگی، فداکاری و قهرمانی صدها فدایی جانفشان، که بهرغم سیاهترین دیکتاتوری های حاکم بر ایران، به وظیفه انقلابی خود در قبال طبقه کارگر عمل کردند، دلاورانه با خصم طبقاتی جنگیدند و به خاطر دفاع از آرمان های کمونیستی خود، جان باختند، نبردی بی امان و آشتی ناپذیر با دشمن طبقاتی را استمرار بخشیدند. تنها در نیمه اول دهه ۵۰، صدها رفیق فدایی در رزمی مشترک با مزدوران رژیم شاه جان باختند، در خانه های امن شکنجه، جان شیفته شان را در راه آزادی و سوسیالیسم نثار کردند و در بیدادگاه های رژیم دیکتاتوری شاه به جوخه های مرگ سپرده شدند. اما بهرغم این همه کشتار، توفقی بر ادامه نبرد نبود.

ترور رفیق بیژن جزنی و همزمانش در ۳۰ فروردین ۵۴ در زندان اوین و پس از آن جانباختن رفیق کبیر حمید اشرف و تعدادی از همزمانش در ۸ تیر ۵۵، آنچه در نبردی نابرابر با مزدوران مسلح ساواک، ادامه همان استواری پایداری و خط سرخ برجای مانده از سازش ناپذیری رفقایمان در نبرد با خصم طبقاتی بود. نبردی که از سیهاکل آغاز شد و در تداوم خود با جانفشانی یارانمان ادامه فعالیت مبارزاتی سازمان را تثبیت و سرانجام نفوذ سیاسی سازمان در صفوف کارگران و توده های مردم ایران را به شکل بی سابقه ای گسترش داد.

این از خود گذشتگی، پایداری، استقامت و سازش ناپذیری رفقایمان در مبارزه با خصم طبقاتی صرفا در محدوده مبارزه با رژیم دیکتاتوری شاه باقی نماند. با سرنگونی رژیم سلطنتی و حاکم شدن جمهوری اسلامی به جای دیکتاتوری شاه، جانفشانی رفقایمان در مبارزه با ارتجاع حاکم نیز ادامه یافت.

انشعاب بزرگ سازمان در خرداد ۵۹ که تحت عنوان دو گرایش اقلیت و اکثریت در درون سازمان تجلی یافت، تبلوری از همان پایداری و از خودگذشتگی رفقای جانفشان ما در مبارزه بی امان با رفرمیسم و سازش طبقاتی بود. بهرغم همه صدماتی که این انشعاب بر پیکر سازمان ما و به طریق اولی بر پیکر طبقه کارگر و توده های زحمتکش ایران وارد کرد، اما شکل گیری گرایش انقلابی اقلیت در مقابل اکثریت رفرمیست و سازشکار درون سازمان، بار دیگر خط سرخ مبارزه طبقاتی، دفاع از آزادی و سوسیالیسم را تضمین و استمرار بخشید.

تردیدی نیست که اگر گرایش اقلیت انقلابی سازمان نبود، اگر این انشعاب صورت نمی گرفت، امروز کارگران و توده های زحمتکش ایران همان قضاوتی را در مورد سازمان ما می کردند که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا به امروز علیه حزب توده بازگو می کنند.



سالی که گذشت و امید به نوشدن زندگی اجتماعی و سیاسی در سال جدید

جشن های نوروزی که از چهارشنبه سوری آغاز می شود و با تحویل سال ادامه می یابد تا با گلگشت سیزده بدر پایان بگیرد، لحظاتی اند که در زندگی مردم ایران و دیگر کشورهای که نوروز جشن گرفته می شود، مملو از نمادهای ریشه دار در چندین سده ی تاریخ این سرزمین ها هستند. آتش بازی، گردهم آبی های خانوادگی و شادباش گویی، دید و بازدید با خویشان و آشنایان و رفتن به دشت و دمن از جمله مراسمی هستند که علی رغم کوشش مضحک آخوندها برای حذف آن ها همچنان پابرجا هستند و خواهند ماند. این مراسم همگی با پایان زمستان و فرار رسیدن بهار هم زمان هستند، دو فصلی که خود نماد رخوت و ایستایی برای یکی و شادابی و شکوفایی برای دیگری ست.

توده های مردم ایران در حالی به استقبال سال نوی ۱۳۹۲ می روند که در یک سال گذشته نه فقط مشکلات و معضلات زندگی آنها کم یا حتی تعدیل نشدند، بلکه چه از لحاظ سیاسی و چه از نظر اقتصادی روز به روز بیش تر از سال قبل در مضیقه قرار گرفتند. بدهی ست که برجای ماندن رژیم حاکم علت العلل تمام این مصائب است و تا زمانی که حیات نکبت بار آن ادامه یابد، در بر همین پاشنه خواهد چرخید.

سال ۱۳۹۱ برای تمام توده های مردم، سال پابین آمدن هر چه بیش تر سطح زندگی شان بود. در این میان وضعیت طبقه ی کارگر بسیار بدتر از بقیه اقشار مردم بود، چرا که دستمزدهای واقعی کارگران که سال هاست بر اساس تورم و بهای کالاها افزایش نیافته است، باز هم کاهش یافت. البته یکی از معضلات اصلی کارگران ایران نداشتن یک تشکل مستقل و واقعی ست که بتواند لاقفل در چارچوب نظم حاکم، اندکی از حقوق آنان دفاع کند. وقتی که نهادی به نام شورای عالی کار روز ۲۴ اسفند ۱۳۹۰ تشکیل جلسه داد تا حداقل دستمزد را برای سال ۱۳۹۱ تعیین کند، انتظاری جز این نبود که این حداقل دستمزد فقط ۱۸٪ افزایش یابد و حدوداً به ۳۹۰ هزار تومان برسد، در حالی که بر اساس برآوردهای واقعی میزان تورم در سال جاری به ۴۰ تا ۵۰٪ رسیده است. حتی با برآورد بانک مرکزی ۲۱٪ بود، بانکی که میزان تورم اعلام شده توسط مرکز آمار ایران را که ۲۶/۵٪ اعلام شد، دستکاری کرد!

این ارقام و سطح افزایش دستمزدها در حالی اعلام شد که فقط در یک ماه نخست سال ۱۳۹۱ بهای کالاها بین ۱۰ تا ۳۰٪ افزایش یافت. روند تورم افسارگسیخته در تمام سال ادامه پیدا کرد چرا که جمهوری اسلامی همچنان به سیاست های ارتجاعی خود و افزایش بی رویه نقدینگی در اقتصاد ایران ادامه داد و بار تحریم ها در طول سال بیش تر و بیش تر بر اقتصاد بیمار سرمایه داری ایران تأثیر گذارد. مردم ایران فقط با افزایش روزمره قیمت مواد غذایی روبه رو نیستند، هزینه های درمانی و مسکن هم مدام در سال ۱۳۹۱ افزایش داشتند. سال هنوز به نیمه نرسیده بود که بهای انواع گوشت، حبوبات،

برنج، شیر، پنیر، ماست، قند، چای و انواع میوه و سبزی ها بین ۴۰ تا ۱۰۰٪ افزایش یافتند. دارو و درمان و مسکن نیز در اواسط تابستان نسبت به آغاز سال ۳۰ تا ۷۵٪ بالاتر رفتند. مبارزات کارگران ایران در سال گذشته بیش تر حول و حوش جلوگیری از بیکار سازی و پرداخت دستمزدهای معوقه بود. کارگران شهاب خودرو در فروردین ماه خواستار بازگشت به کارهای خود شدند چرا که ۶۵۰ تن از آنان به صورت دسته جمعی اخراج شده بودند. کارگران کشت و صنعت کارون شوشتر با تجمعات خود در اردیبهشت از جمله کارگران مبارز خبرساز بودند که به عدم اجرای طبقه بندی مشاغل اعتراض کردند.

جمهوری اسلامی در تمام طول سال ۹۱ به سیاست سرکوبگرانه ی خود علیه کارگران، زنان و جوانان ادامه داد. در روز ۲۶ خرداد نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی به خانه ای در کرج حمله کردند و ۶۰ فعال کارگری را دستگیر نمودند. با آغاز فصل گرما، پاسداران و گشت های مختلف بار دیگر به خیابان ها ریختند و به بهانه ی بدحجابی به هزاران دختر و زن تعرض کردند. اما تمام این ها موجب نشد که اکثریت زنانی که زیر سیطره ی جمهوری اسلامی متولد شده اند همراه با زنان سالمندتر با مقاومت منفی به پیکار با حجاب اجباری خفت بار اسلامی برخیزند. جمهوری اسلامی برای ریختن زهر خود علیه زنان، اعلام نمود که در سال تحصیلی ۱۳۹۲ - ۱۳۹۱ پذیرش دختران در ۷۷ رشته ی تحصیلی در ۳۶ دانشگاه متوقف می گردد. این چنین بود که جمهوری اسلامی بار دیگر آپارتاید جنسی را وسعت داد. گشت های اسلامی فقط به زنان و دختران جوان برای بدحجابی و بی حجابی تعرض نکردند، جوانان پسر در خیابان ها به علت آرایش مو یا لباس هایی که اسلامی نیستند با وحشی گری بلندهای امر به معروف و نهی از منکر مواجه شدند. نیروهای پلیسی جمهوری اسلامی همچنان به جمع آوری بشقاب های دریافت رسانه های ماهواره ای ادامه دادند و در سراسر ایران چندین گردهم آبی خصوصی یا خانوادگی به علت اختلاط زن و مرد و پخش موسیقی غربی یا نوشابه های الکلی با یورش پلیس و پاسداران اسلامی مواجه شدند. در زمینه ی رسانه ای چند نشریه و روزنامه ممنوع شدند و فضای بسیار کوچک تنفسی رسانه ای نسبت به سال پیش محدودتر شد.

کارگران در ایران نه فقط دارای دستمزدهای بسیار پایینی هستند و نه فقط حق تجمع و تشکل مستقل را ندارند بلکه با توجه به بیکه تازی کارفرمایان و دولت در خدمت سرمایه داران از حداقل های ایمنی محل کار نیز برخوردار نیستند. در سال ۱۳۹۱ فاجعه ای دیگر رخ داد و در پی انفجار گاز متان در معدن یال شمالی نزدیک طیس روز ۲۸ آذر ۱۳۹۱ هشت کارگر جان خود را از دست دادند. در تمام سال ۱۳۹۱ حوادث کاری کم تر از سال های پیش نشدند و علاوه بر فوت عده ای از کارگران، موجب معلولیت و از

کارافتادگی شمار دیگری شدند. این فقط کارگران، زنان و جوانان ایرانی نبودند که تمام سال با تعرضات نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی دست و پنجه نرم کردند. جمهوری اسلامی صدها هزار تن از شهروندان افغان ساکن ایران را از بسیاری از حقوق ابتدائی محروم کرده است و حتی به فرزندان زوج های ایرانی - افغان ستم روا می دارد. از همین روست که در تیرماه سال گذشته پس از قتل یک دختر جوان ایرانی در یزد، عمال رژیم شایعه ای مبنی بر دخالت افغان ها پخش کردند و در پی آن عده ای به ده ها خانه مسکونی مهاجران افغان حمله کردند و آن ها را به آتش کشیدند. این حملات در حالی انجام شدند که نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی عکس العملی از خود نشان ندادند. در این آتش زنی جنایت کارانه، شماری از افغان ها در آتش سوختند، عده ای زخمی گشتند و تعدادی هم آواره ی بیابان ها شدند. این ماجرا ماهیت نژاد پرستانه و ضدانسانی رژیم جمهوری اسلامی و ارادل گوش به فرمان آن را بار دیگر نشان داد.

دستگاه قضائی اسلامی به صدور احکام ضدانسانی خود در سال ۱۳۹۱ ادامه داد و صدها تن دیگر را به اعدام محکوم کرد. بر اساس آمار فعالان حقوق بشر در سال ۲۰۱۲ میلادی (دی ۱۳۹۰ تا دی ۱۳۹۱) ۵۸۶ حکم اعدام در ایران اجرا شد که ۵۹ مورد آن در ملاء عام بوده است. از این تعداد ده نفر به دلایل سیاسی اعدام شده اند و خانواده ی آنان هرگز پیکرشان را دریافت نکردند. البته به جز اعدام زندانیان سیاسی، نمونه ی ستار بهشتی هم بود که در زندان به قتل رسید. جمهوری اسلامی همچنان با چین و آمریکا در سه رده ی اول کشورهای قرار دارد که بیش ترین احکام اعدام را آن هم به شکلی وحشیانه اجرا می کند و این در حالی ست که جمعیت ایران با چین و آمریکا قابل مقایسه نیست. انتشار سومین گزارش گزارشگر ویژه ی سازمان ملل متحد در روز ۲۰ مهر ۱۳۹۱ حاکی از "موارد گسترده نقض حقوق بشر و همکاری نکردن جمهوری اسلامی ایران برای پاسخ دادن به موارد یاد شده" بود و بخشی از آن مربوط به اعدام ها در ایران می شود.

معلمانی که از جمله زحمتکشانی هستند که با محرومیت های متعددی دست و پنجه نرم می کنند، در سال ۱۳۹۱ به مبارزات خود ادامه دادند. معلمان حق التدریسی که مانند دیگر معلمان کار می کنند اما از مزایای آنان محروم هستند در هفته های آغازین سال ۱۳۹۱ در برابر مجلس شورای اسلامی دست به تجمع و اعتراض زدند. اعتراضات معلمان حق التدریسی و شرکتی نتیجه ی خاصی در بر نداشت و مشکلات آنان که شامل ده ها هزار نفر می شوند همچنان در سال ۱۳۹۱ ادامه پیدا کرد و این مسئله بار دیگر ضرورت اتحاد معلمان رسمی را با همکاران حق التدریسی خود نشان داد.

جمهوری اسلامی در سال ۱۳۹۱ با گسترش شگفت آور تضادهای درونی خود نیز روبه رو بود و از این جهت بر این خصلت خود در تمام دوران حیاتش مهر تأیید زد. تضاد و تنش میان جناح ها و باندهای مختلف جمهوری اسلامی که در حکومت سهیم اند و حتی آن بخش هایی که

سالی که گذشت و امید به نوشدن زندگی اجتماعی و سیاسی در سال جدید

اصلاح طلب یا سبز نامیده می شوند و مدت ها در خدمت رژیم بوده و در صورت لزوم باز هم خواهند بود، در تمام مدت سال پیش تر و بیش تر شد. دور جدید نزاع های درونی رژیم جمهوری اسلامی در واقع از به اصطلاح انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ آغاز گشتند. روی دادهای سال ۸۸ و سپس اختلاف خامنه‌ای و احمدی‌نژاد بر سر وزیر اطلاعات موجب شد که اتوریته ی خامنه ای به عنوان مهم ترین فرد در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ضربه ای جدی دریافت نماید. اما خامنه ای برای وارد نشدن مستقیم به کشمکش های بعدی، مجلسیان گوش به فرمان خود را مسئول مهار احمدی نژاد کرد. احمدی نژاد که زمانی گزینه ی اصلح خامنه ای بود در اوایل سال گذشته به تضاد و اختلاف با قوه ی مقننه که اکثریت اعضای آن گوش به فرمان "رهبری" هستند دامن زد، به طوری که مسئله ی یارانه ها موجب شد که اختلافات شدیدی بین باند احمدی نژاد و مجلس نشینان به وجود آید. مجلس که نتوانست آن طور که می بایستی از پس احمدی نژاد برآید از طریق رئیس خود علی لاریجانی روز ۱۹ فروردین نامه ای به خامنه ای نوشت و از او خواست که با یک دستور یا "حکم حکومتی" مرحله دوم حذف یارانه ها را متوقف نماید. جدل بر سر یارانه ها هنوز تمام نشده بود که احمدی نژاد با انتصاب سعید مرتضوی، دادستان پیشین به مدیر عاملی صندوق تأمین اجتماعی بار دیگر با مخالفت تعدادی از نمایندگان مجلس روبه رو شد. در اواخر سال نود و یک، تضاد درون حکومتی بر سر انتصاب سعید مرتضوی به محاکمه ی وی در چارچوب پرونده ی که هرگز یک کشیده است. با پایان یافتن کار مجلس هشتم و آغاز کار مجلس نهم تضادهای دو قوه ی مقننه و مجریه نه فقط کاهش نیافتند بلکه در ابعاد دیگری گسترده تر شدند. جناح مخالف احمدی نژاد بار دیگر از غیبت او سود جست و مشاور مطبوعاتی وی را که همچنین رئیس ایرنا بود دستگیر کرد، در همین حال احمدی نژاد در نیویورک بدون توجه به نظر خامنه ای از مذاکره ی مستقیم با آمریکا سخن سر داده بود. البته احمدی نژاد می دانست که خامنه ای فعلاً از مذاکره ی مستقیم با آمریکا دوری می جوید اما او می خواست در چارچوب منازعات داخلی جمهوری اسلامی، شکست سیاست خارجی رژیم را به گردن "رهبری" بیاندازد تا بتواند در آینده از آن به نفع جناح خود بهره برداری نماید. تضادهای جناح های مختلف روز به روز چنان حاد شد که کار به افشاکگری و درگیری علنی روسای قوای مقننه و مجریه رژیم در مجلس کشید. در پی این رسوائی و دخالت خامنه‌ای بود که ۲۲۰ تن از نمایندگان مجلس روز ۱۷ آبان ۱۳۹۱ نامه ای به خامنه ای نوشتند و گفتند که علاوه بر "تبعیت کامل از اوامر و راهنمایی های" او خواهان بر ملا نشدن اختلافات به سطح عموم جامعه هستند، به عبارت دیگر "نمایندگان ملت" گفتند که ملت باید نامحرم باقی بماند!

سال نود و یک در حالی آغاز شد که رژیم

جمهوری اسلامی در رابطه با پرونده ی اتمی خود بار دیگر زیر فشار گروه ۵+۱ قرار گرفته بود تا مذاکراتی را آغاز نماید. در اواخر مارس ۲۰۱۲ قرار بود که مذاکرات در آوریل همان سال ادامه پیدا کند. بحران اتمی چنان حاد شده بود که علی خامنه ای و اهود باراک هر دو از احتمال جنگ سخن می گفتند. دور تازه ی مذاکرات رژیم با قدرت های جهانی روز ۲۶ فروردین ۱۳۹۱ در استانبول برگزار شد بدون آن که بتواند نتیجه ی خاصی در پی داشته باشد. این مذاکرات در روزهای ۳ و ۴ خرداد ۱۳۹۱ در بغداد ادامه پیدا کرد. هر چند رسانه های جمهوری اسلامی اعلام کردند که مذاکرات بغداد نتایج مثبتی داشتند، اما واقعیت این است که در بغداد هم چیزی دست جمهوری اسلامی را نگرفت. ادامه ی مذاکرات و تشدید تحریم ها در ماه های بعد گواه این مدعاست. نمایندگان جمهوری اسلامی روز ۲۹ خرداد ۱۳۹۱ برای ادامه مذاکرات به مسکو رفتند. دیپلمات های غیرایرانی حاضر در نشست مسکو رک و راست به رسانه ها اعلام کردند که این نشست نیز بدون پیشرفت انجام شد، به همین خاطر تحریم های اقتصادی علیه ایران همچنان در دستور کار قدرت های بزرگ باقی ماندند. مذاکرات بار دیگر در روز ۲۸ شهریور در استانبول ادامه پیدا کرد و نتیجه این بود که آمریکا و انگلستان و فرانسه به جمهوری اسلامی اخطار دادند که نمی توان تا ابد مذاکره کرد، بدون این که نتیجه ی ملموسی به دست آید! با این حال این مذاکرات روز ۱ آذر در بروکسل پی گرفته شد. فرانسوا اولاند، رئیس جمهور فرانسه روز ۱۱ اسفند ۱۳۹۱ در یک نشست خبری که با ولادیمیر پوتین در مسکو برگزار کرد گفت که آخرین دور مذاکرات که روز ۹ اسفند ۱۳۹۱ در آلمانی، فراقتان، برگزار شد نتیجه ای نداشته است.

جمهوری اسلامی در زمینه ی سیاست های خارجی خود نیز کامیاب نبود. بحران در سوریه و تضادهای جمهوری اسلامی بر سر این کشور با ترکیه و عربستان سعودی جنبه هایی از ایزوله شدن بیشتر رژیم در منطقه بود. جمهوری اسلامی قصد داشت با برپایی نشست کشورهای عضو جنبش غیرمتعهدها در تهران بیش ترین بهره برداری لافاقل تبلیغاتی را از آن بکند، اما حضور محمد مرسی، رئیس جمهور اسلامگرای مصر مانع این کار شد و تبدیل به افتضاحی برای جمهوری اسلامی گردید. او مجبور بود که برای تحویل ریاست دوره ای آن به تهران بیاید، اما از فرصت استفاده کرد و شدیداً علیه بشار اسد موضع گیری نمود و در لفافه حامیان او را نکوهش نمود.

سال ۱۳۹۲ در حالی آغاز خواهد شد که انتخابات ریاست جمهوری برای حکومت اسلامی به چالشی جدی تبدیل شده است. از هم اکنون چند نفری تلاش می کنند تا تنور انتخابات را گرم کنند، اما اگر تا دیروز عناصری مانند خاتمی یا حتا میرحسین موسوی می توانستند با نامزد شدن تئوری را گرم کنند، وضعیت به چنان وخامتی

رسیده است که عده ای می پرسند که آیا هنوز تئوری باقی مانده است تا گرمش کرد؟! به هر حال مسئله ی انتخابات ریاست جمهوری از لحاظ سیاسی یکی از اصلی ترین چالش های رژیم در آغاز سال تازه خواهد بود. احتمال این که جمهوری اسلامی بی گذار به آب بزند و صلاحیت عناصری را تأیید کند که بتواند به بهانه ی آنان اعتراضاتی مانند آخرین دور انتخابات ریاست جمهوری صورت بگیرد بسیار کم است، اما مردم می توانند از هر فرصتی برای شورش و اعتراض علیه رژیم استفاده کنند. با توجه به تمام تجاری که مردم ایران تاکنون داشته‌اند، این حقیقت بیش از همیشه آشکار است که شرط پیروزی مبارزات مردمی در ایران استقلال کامل از تمام جناح های رژیم و دل نبستن به هیچ جناحی از آن است.

جمهوری اسلامی در سال آینده همچنان تلاش خواهد کرد تا با استفاده از مذاکرات بی پایان هسته ای هر چه قدر که در توان دارد امتیازاتی از قدرت های خارجی بگیرد تا بتواند اندکی وضعیت درونی خود را چه از لحاظ اقتصادی و چه سیاسی بهبود بخشد. این رژیم با توجه به وضعیت متحدان خود در برخی از کشورها و امکان از دست دادن برخی از آنان، به ویژه در سوریه و شاید در ونزوئلا، می تواند با مشکلات بیش تری در صحنه ی بین المللی روبه رو گردد.

جمهوری اسلامی از لحاظ اقتصادی در آستانه ی فروپاشی و ورشکستگی کامل است. در طی یک سال بهای ارزهای خارجی تقریباً دو برابر شده و این در مقیاس بزرگ و کوچک اقتصادی برای جمهوری اسلامی و نظم اقتصادی آن بسیار گران تمام شده است. روند کاهش ارزش پول ملی در سال ۱۳۹۲ همچنان ادامه خواهد داشت و به نظر نمی رسد که نظم اقتصادی جمهوری اسلامی که کاملاً با نظم جهانی سرمایه داری عجین است بتواند بیش از این تحمل فشار را داشته باشد.

بدیهی ست که وضعیت مردم ایران به ویژه طبقه ی کارگر و عموم زحمتکشان در پیوند با وضعیت عمومی اقتصادی با ادامه ی روند کنونی: تورم افسار گسیخته، تحریم های اقتصادی، افزایش سرسام آور و روزمره بهای کالاها و خدمات اولیه، کاهش دستمزدهای واقعی و انواع و اقسام مضیقه ها و کمبودها، متأسفانه همچنان رو به وخامت خواهد گذاشت.

لذا این چشم انداز محتمل تر شده است که مبارزات کارگران در سال جدید از محدوده های کنونی که حول اعتراض علیه بیکارسازی و درخواست پرداخت حقوق معوقه متمرکز شده اند، فراتر روند و توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش به مبارزه ای نه فقط برای تحقق مطالبات اقتصادی و صنفی، بلکه سیاسی خود روی آورند.

با امید به گسترش مبارزات کارگران و تمام زحمتکشان که تنها راه و کلید نجات از شر رژیم جمهوری اسلامی ست، فرارسیدن سال نو و نوروز ۱۳۹۲ بر عموم توده‌های مردم ایران شاد و فرخنده باد.



اینجا وقتی که آب نباشد نان هم نیست!

نفر از کشاورزان معترض بازداشت شده‌اند، چه تعدادی توسط نیروهای سرکوب رژیم مجروح شده‌اند و چه تعدادی احتمالاً کشته شده‌اند؟ و اصولاً چرا و با چه انگیزه‌های روستائیان و کشاورزان این منطقه دست به شورش زدند؟

ماجرا از این قرار است که کشاورزان منطقه ورزنه شهر خوراسگان و همچنین اکثر روستاهای واقع در جنوب شرقی اصفهان از ایام گذشته با استفاده از آب زاینده رود به کشت و زرع می‌پرداختند. اما تا جایی که به رژیم جمهوری اسلامی برمی‌گردد، چندین سال است که سیاست‌های دولت چه در مورد نحوه استفاده از آب زاینده رود و چه میزان اختصاص آب این رودخانه به کشاورزان این منطقه، صدها هزار تن از روستائیان و کشاورزان این منطقه را با مشکلات جدی روبرو ساخته است. به عبارت دیگر مشکل کشاورزان اصفهانی، مشکل جدیدی و مربوط به امسال و پارسال نیست. در سال‌های گذشته نیز معضل کمبود آب کشاورزی یکی از معضلات مهم کشاورزان اصفهان به ویژه منطقه شرق اصفهان بوده است. پیش از این نیز کشاورزان این منطقه بارها و در اشکال مختلفی دست به اعتراض زده بودند. اما مقامات دولتی در طی تمام این سال‌ها، جز مشت‌ی و عده، چیزی به کشاورزان ندادند و هیچ گرهی از مشکلات آنان نگشودند. کشاورزان این منطقه حتی بارها با متوقف ساختن تراکتورها در حاشیه راه‌های خروجی شرقی اصفهان دست به اعتراض زدند و یکبار هم با صدور قطعنامه‌ای تحت عنوان "قطعنامه تراکتور سواران و اهیگران زاینده رود" نسبت به فروش بی‌رویه آب از محل حق آبه و فقدان مدیریت صحیح آبرسانی و انتقال آب از رودخانه اعتراض نمودند. کشاورزان اعتراض کننده، در قطعنامه خود، ضمن اشاره به این نکات که "فروش بی‌رویه آب از محل حق آبه‌ها و بارگزاری‌های بیش از ظرفیت روی رودخانه، عدم نظارت و محافظت شایسته از رودخانه که منجر به حفر ۷۶۲۰ حلقه چاه در حریم رودخانه و نصب پمپاژها و منصوبات و مستحدثات فراوان در حریم و بستر رودخانه شده است" و همچنین با اشاره به "عدم انجام مدیریت صحیح آبرسانی و انتقال آب از رودخانه و ممانعت از متجاوزین به حریم رودخانه" از دولت و وزارت نیرو انتقاد و نسبت به عملکرد آنها اعتراض نمودند. اما دولت و وزارت نیروی آن که مسئولیت رسیدگی به معضلات آبرسانی و حل و فصل آن، رسماً بر عهده آن است، هیچ‌گونه اقدامی انجام نداد. رئیس دولت نیز در سفر آذر ماه خود به اصفهان به منظور افتتاح چند طرح در کارخانه فولاد مبارکه اصفهان، گرچه به کمبود آب در اصفهان اشاره کرد اما به جای برنامه‌ریزی برای تأمین آب مورد نیاز کشاورزی که هر دولت بورژوازی نیز آن را انجام می‌دهد، و به جای کمک‌های زمینی به کشاورزان و تأمین آب مورد نیاز آنان، کشاورزان را به آسمان حواله داد و از آنان خواست برای حل مشکل خود دعا کنند و "با توسل به درگاه خداوند" از او بخواهند که باران بیشتری نازل کند!

حتا یک هفته قبل از ماجرای درگیری و تیراندازی نیروهای امنیتی و یگان‌های ویژه به روی روستائیان و کشاورزان اصفهانی، آنان با تجمع در مقابل خطوط لوله انتقال آب به یزد دست به تجمع زدند و خواستار حق آبه خود و جاری شدن آب شدند. اما تمام این تلاش‌ها و اعتراضات مکرر کشاورزان و همچنین اعتراض آن‌ها نسبت به اختلاف حق آبه تعیین شده با میزان واقعی حق آبه اختصاص یافته به ایشان بلا جواب ماند. نه فقط اعتراضات مکرر کشاورزان بی جواب ماند و مقامات دولتی خواست آن‌ها را برآورده نداشتند، بلکه در این اواخر، دولت حتی همان سهم آب اختصاص داده شده را نیز به بهانه خشکسالی قطع کرد و کشاورزان را که برای کشت بهاره خود شدیداً آب نیاز دارند به ورطه نابودی سوق داد! دولت و مسئولان دولتی تا بدان حد به خواست و معیشت کشاورزان و روستائیان بی توجه بودند که حتی سایت وابسته به سپاه پاسداران اصفهان نیز در این مورد نوشت "کشاورزان شرق اصفهان از مدت‌هاست که نسبت به وضعیت خود معترض هستند، اما هیچ راه حل و کمک دائمی از هیچ‌یک از مسئولین شهرستانی، استانی و کشوری دریافت نکرده‌اند" و نماینده لجان در مجلس در گفتگو با خبرگزاری فارس گفت "در این مدت فشار بیش از حدی به کشاورزان اصفهانی وارد شده است و قادر به تأمین زندگی نیستند" و باز به گفته رئیس هیأت مدیره انجمن حمایت از کشاورزان اصفهان "از سال گذشته تا کنون ۵۰۰ هزار کشاورز با بحران مواجه شده و خانواده‌های آن‌ها با فقر شدید دست و پنجه نرم می‌کنند!"

این نقل قول‌ها به روشنی وضعیت معیشتی و فقر و فلاکت کشاورزان منطقه شرق اصفهان را بازتاب می‌دهد. بدون آب زاینده رود، کشاورزی منطقه جنوب شرقی اصفهان از حیات می‌افتد! چرخ زندگی کشاورزان منطقه و خانواده آن‌ها، به نیروی همین آب می‌چرخد! گرچه کشاورزان اصفهانی به مهارت در امر کشاورزی شهره‌اند، بدون آب اما ماهرترین کشاورز اصفهانی نیز قادر نیست محصولی از زمین بردارد. این‌جا، وقتی آب نباشد، نان هم نیست! و معیشت کشاورز و خانواده‌اش در معرض نابودی است.

چنین است علل و انگیزه کشاورزان شورشی از تخریب تأسیسات انتقال آب زاینده رود به یزد، که تجمع اعتراضی مردم یزد در مقابل استانداری را نیز در پی داشت. چنین است علل و انگیزه روستائیان شورشی از گروگان‌گیری ۲۰ نفر از یگان‌های ویژه و از خاکستر نمودن چند دستگاه اتوبوس حامل نیروهای سرکوب در آتش خشم خویش! دولت ارتجاعی و ضد مردمی حاکم که تنها در فکر غارت و چپاول و زدستی، حتی ابتدائی‌ترین مطالبات مردم را نیز برآورده نمی‌کند. از ایجاد یک سیستم صحیح آبرسانی و ایجاد تأسیسات لازم به منظور انتقال آب رودخانه به مراکز کشاورزی و حتی از تأمین آب آشامیدنی شهرها که مستلزم یک برنامه‌ریزی صحیح در چارچوب اقدامات رفاهی عمومی دولت‌های بورژوازی که منافع عمومی در آن گنجانده شده

باشد نیز ناتوان است. دولت ارتجاعی و سرکوبگر حاکم نه فقط مطالبات اولیه مردم را با سرکوب مستقیم و گلوله پاسخ می‌دهد، بلکه به شیوه انگلیسی نفاق بیانداز و حکومت کن، با ایجاد نفاق و اختلاف در میان مردم شهرهای مختلف، سعی می‌کند مردم را در مقابل هم قرار دهد و ناتوانی خود را در اداره امور کشور و برآورده ساختن ابتدائی‌ترین خواست‌های عمومی و رفاهی شهروندان توجیه کند.

بر خلاف ادعای دولت و عوامل آن در منطقه که دلیل کمبود آب زاینده رود را -که یگانه منبع تأمین آب کشاورزی منطقه جنوب شرقی اصفهان است- صرفاً خشکسالی می‌دانند و کشاورزان را به آسمان و نزولات خداوندی حواله می‌دهند، اما معضل کشاورزان این منطقه صرفاً به‌خاطر کاهش باران و یا خشکسالی نیست. هر آینه حتی یگانه علت سرگردانی کشاورزان و کمبود آب کشاورزی، کاهش بارش و خشکسالی می‌بود، باز هم از مسئولیت دولت در قبال صدها هزار کشاورز این منطقه نمی‌کاست. اما امروز همه مردم اصفهان به ویژه کشاورزان منطقه ورزنه می‌دانند که بخش زیادی از آب زاینده رود توسط صدها حلقه چاه که در حریم این رودخانه حفر شده و نصب صدها پمپ که آب رودخانه را برای مصارف باغ‌ها و شهرک‌های حاشیه‌ای که نه اصول شهرسازی در آن‌ها رعایت شده و نه برنامه‌ریزی دراز مدتی برای تأمین آب آشامیدنی و کشاورزی مردم این مناطق انجام شده است، آب زاینده رود کاهش یافته است. علاوه بر این بخشی از آب زاینده رود صرف مصارف صنعتی و کارخانه‌های بزرگی مانند فولاد مبارکه و ذوب‌آهن اصفهان می‌شود، و دولت بی‌آنکه رابطه صحیحی بین بخش کشاورزی و صنعت ایجاد کرده باشد، بدون آنکه هماهنگی مناسبی را برای مصرف آب در بخش کشاورزی و صنعت ایجاد نموده باشد، آب را به این مراکز فروخته است و عملاً در تأمین حق آبه کشاورزان اصفهانی و تأمین آب مورد نیاز آن‌ها برای کشاورزی اخلاص ایجاد کرده است. علاوه بر فروش بی‌رویه آب توسط دولت، بخش زیاد دیگری از آب زاینده رود به علت عدم نظارت و به علت نبود امکانات و تأسیسات مناسب زهکشی و آبرسانی، بدون آن‌که مورد استفاده قرار بگیرد، هرز می‌رود! بنابراین مقصر اصلی نه آسمان و نزولات آسمانی، که دولت مورد تأیید نماینده آسمان بر روی زمین است. این وظیفه دولت است که برای آبرسانی به مراکز کشاورزی برنامه‌ریزی کند و از طریق کانال‌کشی، سد بندی، لوله‌کشی و ایجاد تأسیسات مناسب مورد نیاز، تأمین آب کشاورزی را در مقیاس عمومی فراهم سازد. وقتی که کشاورزان منطقه ورزنه اصفهان در اعتراض به این بی توجهی‌ها و در اعتراض به سیاست‌های ضد مردمی دولت و مسدود ساختن حق آبه کشت زمین‌های خود به شورش و اعتراض برخاستند، نیروهای مزدور و یگان‌های ویژه با پرتاب گاز

این جا وقتی که آب نباشد نان هم نیست!

اشک‌آور و شلیک گلوله‌های ساچمه‌ای و پلاستیکی به روی کشاورزان و روستائیان که همراه با اعضاء خانواده خویش دست به جمع زده بودند، سعی کردند آنان را متفرق سازند. از پی آن برخی مقامات حکومتی و نیز "پایگاه اطلاع رسانی سپاه صاحب‌الزمان" وابسته به سپاه پاسداران اصفهان، درگیری کشاورزان و روستائیان معترض با نیروهای دولتی را به "افراد فریب خورده" و "عده‌ای آشوب‌گر" که در نظم عمومی اخلاص ایجاد کرده‌اند، نسبت دادند! اما این تلاش‌های مذبحانه برای بی اهمیت جلوه دادن شورش روستائیان به جایی نرسید و به رغم تمام این اقدامات و لاطانات، دولت سرانجام مجبور شد صدای اعتراض کشاورزان و روستائیان را بشنود و با نمایندگان آن‌ها وارد گفتگو شود. علیرضا ذاکرزاده اصفهانی، استاندار اصفهان، پس از جلسه‌ای که با حضور ۵۵ تن از کشاورزان و برخی از مقامات و مسئولین دولتی در سطح استان و همچنین مسئولان امنیتی استان اصفهان برگزار شد، گفت "تلاش کردیم مشکل آب کشاورزان را حل کنیم!" وی همچنین گفت مبلغ ده میلیارد تومان برای جبران خسارت ناشی از خشک‌سالی برای کشاورزان منطقه در نظر گرفته شده است! و قرار شده است که "وام‌های کشاورزی تا سقف ده میلیون تومان استمهال شود!"

رئیس انجمن صنفی کشاورزان اصفهان نیز در این مورد گفت، پس از جلسات متعددی که بین مسئولان و نمایندگان کشاورزان اصفهان برگزار گردید، قرار شد تا آخر فروردین سال ۹۲ آب زاینده رود جاری شود و حق آبه برای کشت بهار کشاورزان داده شود!

اگر چه هنوز چند و چون اجرای وعده دولت برای جبران خسارت کشاورزان منطقه ورزنه و نیز وضعیت کشت بهار و تأمین آب مورد نیاز کشاورزان کاملاً روشن نیست، اما پذیرش برخی تمهیدات از سوی دولت، تا همین‌جا یک پیروزی برای کشاورزان و روستائیان شورشی محسوب می‌شود.

منطقه ورزنه در جنوب شرقی اصفهان، یگانه منطقه‌ای نیست که رژیم جمهوری اسلامی نسبت به مردم آن و نسبت به کار و زندگی آن‌ها از خود سلب مسئولیت نموده است. ورزنه اصفهان یک نمونه است، نمونه‌ای که البته وضعیت کلی و عمومی را بازتاب می‌دهد.

شورش اعتراضی کشاورزان و روستائیان منطقه ورزنه اگرچه موقتاً خاموش شده است، اما از این شورش که بر بستر یک رشته پیش زمینه‌های عینی بروز یافت، دو نکته بسیار مهم را می‌توان استنتاج کرد. نکته اول این است که تضادهای جامعه و بحران اقتصادی به حدی حاد و تشدید شده، فلاکت اقتصادی و معیشتی به حدی گسترش یافته و نارضایتی توده‌ای به حدی رشد یافته است

مقابله کشاورزان و روستائیان منطقه ورزنه اصفهان با دولت به عنوان نمونه و به طور سمبلیک نشان داد که دولت جمهوری اسلامی این مختصر پایگاه در میان روستائیان را نیز از دست داده است. وقتی که کشاورزان و روستائیان شرق اصفهان علیه دولت به پا خاستند، آنان با این اقدام شجاعانه خود نشان دادند که دولت جمهوری اسلامی تهمانده نفوذ خویش در میان روستائیان را - که اساساً محصول عوام‌فریبی و توهم پراکنی در میان آن‌ها بود- نیز از دست داده است!

که هر جرعه کوچکی می‌تواند خالق حریق بزرگ شود چرا که جامعه از این ظرفیت و استعداد برخوردار شده است که آن جرعه را به حریق بزرگ تبدیل کند. نکته دوم، مقابله رو در روی کشاورزان و روستائیان با دولت است. رژیم جمهوری اسلامی اساساً هیچ پایگاهی در میان مردم ندارد. غیر از ارگان‌های سرکوب و مزدوران جیرمخوار، اگر کسی می‌خواست مختصر پایگاهی برای رژیم بیاید، باید آن را در میان ناگامترین اقشار روستائی جستجو می‌کرد.



جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

کارگران و زحمتکشان!

تجربه مبارزات پیروزمند مردم ایران در جریان سرنگونی رژیم شاه و تجربه ناموفق تظاهرات سال ۸۸ نشان می‌دهد که پیش شرط هر گونه مبارزه پیروزمندانه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، برپائی اعتصاب عمومی و سراسری است.

اعتصاب عمومی سیاسی قادر است میلیون‌ها تن از توده‌های زحمتکش، را به عرصه مبارزه سیاسی فعال بکشاند.

اعتصاب عمومی سیاسی به مبارزه شکل سراسری و سازمان یافته خواهد داد.

اعتصاب عمومی سیاسی از نظر اقتصادی و مالی ضربه‌ای فلج‌کننده به رژیم وارد خواهد آورد و منابع تغذیه مالی آن را در کشوری که اتکاء طبقه حاکم و قدرت سیاسی آن به درآمد نفت است، قطع خواهد کرد.

اعتصاب عمومی سیاسی شکاف درونی طبقه حاکم را عمیق‌تر ساخت و سردرگمی و تزلزل را در صفوف طرفداران حکومت گسترش خواهد داد.

اعتصاب عمومی سیاسی نهادها و ارگان‌های دستگاه دولتی را دچار از هم گسیختگی خواهد کرد، تزلزل و تردید را در صفوف نیروهای مسلح آن افزایش خواهد داد و کارائی ابزارهای سرکوب نظامی رژیم را محدود خواهد ساخت.

اعتصاب عمومی سیاسی از نظر بین‌المللی رژیم را بیش از پیش منفرد و رسوا خواهد ساخت.

اعتصاب عمومی سیاسی، میدان وسیع‌تری را برای شکل‌گیری تظاهرات توده‌ای فراهم آورد.

اعتصاب عمومی سیاسی شرایط لازم را برای ارتقاء مبارزات به یک شکل عالی‌تر مبارزه، قیام مسلحانه و سرنگونی فراهم خواهد ساخت. برای برپائی یک اعتصاب عمومی سیاسی تلاش کنید.

کار- نان - آزادی - حکومت شورائی

لحظه شماری رقبای احمدی نژاد برای پایان دوره ریاست جمهوری وی

عمومی در ایران اعلام کرد و در پیامی که انتشار داد، بر اساس دیدگاه‌های خرافاتی اسلامی‌اش، از بازگشت او به همراه امام زمان شیعیان و عیسی مسیح برای ادامه کار و برقراری عدالت سخن گفت.

این اقدامات خشم و اعتراض سران دستگاه دینی را از دو جهت برانگیخت. نخست این که چرا برای یک فرد خارجی و آن هم مسیحی عزای عمومی اعلام کرده است و مهم‌تر این که در پیام خود او را شهید و هم‌تراز شخصیت‌های بالای دینی و اسلامی قرار داده است.

شدیدترین حمله را آخوند محمد یزدی از وابسته‌گاه باند خامنه‌ای داشت که در یک گفتگوی مفصل، اقدامات احمدی‌نژاد را محکوم کرد و او را به فرمان‌برداری از خامنه‌ای فرا خواند.

وی گفت: ایشان سخنان اختلاف‌انگیزی را مطرح نموده، چاوز را در ردیف شخصیت‌های بالای دینی قرار داده و تعبیراتی داشته مبنی بر این که وی به همراه حضرت عیسی و حضرت ولی عصر بازمی‌گردد و کارهای خود را انجام می‌دهد که باعث نگرانی حوزه‌های علمیه و جامعه مدرسین شده است. چون سفارش مؤکد ولی امر این است که در شرایط کنونی کشور را آرام نگه داریم، به ایشان نصیحت داریم که در مدت باقی‌مانده آرامش را حفظ کرده و از بیان مسایل اختلافی خودداری کند. بپذیرد که اطلاعات دینی لازم را ندارد.

او در ادامه خطاب به احمدی‌نژاد گفت: امام زمانی که شما سخنان خود را با نام او شروع و ختم می‌کنید، یک نایب زنده دارد که تصمیم‌گیرنده است. کسی نمی‌تواند بگوید تابع امام زمان هستیم ولی از نظرات ولی فقیه بالفعل تبعیت نکند. مراجع، نمایندگان امام و ولی فقیه نایب امام هستند. تصمیم ایشان تصمیم امام زمان است. در اجرائیات موظف هستید از ولی امر اطاعت کرده، مراجع نظام را مورد توجه قرار دهید.

مستثنا از تمام مسایلی که نظم موجود با آن‌ها روبروست، بر سر همین مسئله مورد اختلاف، از یک سو باورهای مذهبی احمدی‌نژاد و از دیگر سو اظهارات عیان و آشکار یکی از سران مرتجع دستگاه مذهبی نشان می‌دهد که چرا جمهوری اسلامی همواره باید از درون با بحران مواجه باشد.

رئیس جمهوری اسلامی باید یک آدم متعصب مذهبی باشد و این تعصب مذهبی را در تمام مسایل اجرایی دخالت دهد، اما در همان حال باید بپذیرد که اطلاعات دینی لازم را ندارد، والا به تضاد و کشمکش با دستگاه دینی برمی‌خورد. او رئیس جمهوری ظاهراً انتخابی و بالاترین مقام اجرایی کشور است، اما باید بپذیرد که انتصابی نایب امام زمانی‌ست که به آن باور دارد، هیچ‌کس است، باید بی چون و چرا تابع او باشد و از او امر او فرمان‌برداری کند.

اما تضاد ساختار سیاسی به همین نقطه ختم نمی‌شود. رئیس جمهوری به اصطلاح انتخابی رژیم استبداد دینی، باید تابع ارگان‌ها و نهادهای تحت امر نایب امام زمان هم باشد، دخالت‌های

آن‌ها را در امور اجرایی بپذیرد والا کار به کشمکش و درگیری خواهد کشید.

نمونه دیگر در همین چند روز اخیر نزاع میان احمدی‌نژاد و سپاه پاسداران بر سر انتخابات نظام پزشکی ایران است. بر کسی پوشیده نبوده و نیست که سپاه پاسداران به عنوان پاسدار نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی و ارگان تحت امر ولی فقیه، از این حق برخوردار بوده و هست که در تمام مسایل کشور دخالت کند و نظر و سیاست خود را پیش ببرد. احمدی‌نژاد هم که با حمایت همین ارگان رژیم استبدادی به قدرت رسید، به خوبی از این واقعیت آگاه است. اما پس از گذشت ۸ سال، در شرایطی که چیزی به پرتاب شدن‌اش به خارج از دستگاه حکومتی نمانده است، تازه یادش آمده که سپاه حق دخالت در انتخابات نظام پزشکی کشور را ندارد، چرا که به گفته وی:

"نظام پزشکی یک نهاد صنفی و متعلق به جامعه پزشکی و درمان کشور است و نباید نهادهایی که مسئول نیستند، به ویژه نهادهای امنیتی در آن دخالت کنند." احمدی‌نژاد با این اظهار نظر فقط خود را فریب می‌دهد و نه مردم و پزشکان ایران را. او اگر طرفدار آزادی انتخابات می‌بود، هرگز رئیس جمهوری اسلامی نبود. نزاع بر سر انتخابات نظام پزشکی و دخالت سپاه پاسداران، احتمالاً از آن‌جایی برخاسته که مانع از انتخاب طرفداران باند احمدی‌نژاد شده‌اند، والا سپاه پاسداران همواره در این نهاد نیز دخالت داشته و مشکلی برای امثال احمدی‌نژاد نبود. سپاه پاسداران در پاسخ به احمدی‌نژاد، نیز نه فقط نقش و دخالت خود را انکار نکرد، بلکه حق قانونی خود دانست. مسئول روابط عمومی سپاه رسماً اعلام نمود که این دخالت کاملاً قانونی است. قانون رژیم استبدادی هم چیزی جز این نیست که نیروهای نظامی - پلیسی و امنیتی حق دخالت در همه امور را دارند. مشاور نماینده خامنه‌ای در سپاه، خیلی صریح و روشن گفت: سپاه پاسداران همانند نیروهای انتظامی یکی از ضابطین است که در انتخابات نظام پزشکی به وظیفه خود عمل کرده است. جریان انحرافی پاسداران را مورد هجمه قرار داده و در صدد هستند، چهره سپاه را مخدوش کنند.

البته چهره سپاه پاسداران مخدوش شدنی نیست، چون، در زمره برجسته‌ترین سازمان‌های جنایتکار و آدمکش جمهوری اسلامی است. بزرگترین تشکیلات قاچاقچیان ایران است و از طریق دزدی و به غارت بردن سرمایه‌ها و ثروت‌های عمومی جامعه، به یکی از بزرگترین انحصارات اقتصادی و مالی در ایران تبدیل شده است. پر واضح است که با تکیه بر این "فضایل" باید در تمام امور دخالت داشته باشد و برجسته‌ترین تکیه‌گاه نایب امام زمان باشد. احدی نیز حق کوچکترین جسارت به آن را ندارد ولو این که از سران و کارگزاران رژیم استبدادی باشد. اگر چنین کند، به دشمن تبدیل شده است، لذا در حتماً اگر رئیس جمهور رژیم اسلامی باشد. لذا در پی این ماجرا، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح رژیم، دیگر حرف ناگفته‌ای در مورد احمدی‌نژاد

و دار و دسته او باقی نگذاشت و آشکار آن‌ها را در صف دشمنان رژیم قرار داد. وی ضمن این که دخالت سپاه و اظهار نظر سازمان‌های حفاظت اطلاعات درباره "عناصری که مشکل امنیتی" دارند را کاملاً قانونی دانست گفت: "نباید فکر کنیم که فقط آمریکا و صهیونیست‌ها علیه ما اقدام می‌کنند، بلکه بسیاری از دشمنان ما در خانه‌هایمان هستند، در داخل کشور." اما این‌ها که هستند؟ او ادامه می‌دهد و می‌گوید:

"برنامه‌ریزی‌ها و جهت‌گیری‌ها و پول‌هایی که در دو، سه سال اخیر خرج شده، ساختاری را به وجود آورده که ممکن است به نام دفاع از ولایت و شعار امام زمان و دفاع از عدالت کار خود را انجام دهد. در کشور، جامعه روحانیون ولایتی درست کرده‌اند. گروهی را با پول جمع می‌کنند و اسمش را روحانیون ولایتی می‌گذارند."

پوشیده نیست که خطاب او در این سخنرانی، احمدی‌نژاد و گروه اوست. موضع‌گیری تقریباً مشابه دادستان کل رژیم در اجلاس دادستان‌ها نیز گویای این واقعیت است که گرچه خامنه‌ای سران سه ارگان اصلی رژیم را از علنی کردن اختلافات منع نموده تا مانع از بازتاب آن در میان توده‌های مردم ایران گردد، اما در سطحی دیگر، دست باندهای وابسته به خود را باز گذاشته که باند احمدی‌نژاد را مورد حملات پی در پی قرار دهند، والا ممکن نبود که نزدیک‌ترین فرد نظامی مورد اعتماد و فرمانبردار او، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح رژیم، یک چنین سخنرانی علیه احمدی‌نژاد و دار و دسته او داشته باشد.

موضع‌گیری دادستان کل رژیم نیز بازتاب همین واقعیت است. او در اجلاس دادستان‌ها، فرمان آماده باش را نیز صادر نمود. اژدها گفت: "از شواهد و قراین چنین برمی‌آید که در ماه‌های نخستین سال آینده فتنه‌ای در راه است. فتنه این بار با شعارهای مردم‌فروشی مانند عدالت، مقابله با فساد، حمایت از پابرنه‌ها به صحنه می‌آید و این چیزی جز نفاق نیست و مبارزه با نفاق بسیار دشوار است. باید بررسی کنیم که کجا باید شدت عمل نشان دهیم و چه زمانی انعطاف داشته باشیم."

آیا خامنه‌ای و باندهای وابسته به او تا به این حد احساس خطر می‌کنند و اگر چنین است، چرا از هم اکنون تکلیف رقیب را یکسره نمی‌کنند و منتظر مانده‌اند تا حادثه برای‌شان رخ دهد؟ توکلی، یکی از سران باندهای وابسته به خامنه‌ای، در پاسخ به سؤال یک دانشجو پیرامون این مسئله می‌گوید: "وقتی فشار خارجی شدید است تغییر رئیس جمهور حمل بر این می‌شود که ثبات سیاسی در داخل نیست. از این حیث مضر است. درصدی از مردم هنوز تلقی ما را ندارند. اگر همین الان به شهرهای کوچک و روستاها بروید، احمدی‌نژاد محبوبیت‌اش بسیار بالاست. خوب رهبری هم همراه مردم و یک ذره جلوتر می‌رود. اگر خیلی جلوتر برود مردم می‌گویند ما به تو نمی‌رسیم. البته سیاستمدارانی نیز ممکن است باشند که هزینه این روش را سنگین بدانند ولی عقلانی این است که در کشور خط مشی و مسایل مهم را یک نفر تعیین کند و این به معنای دیکتاتوری نیست، بلکه یک واقعیت عقلانی است. باید این چند ماه را صبر کنیم و بگذاریم بعضی‌ها آرام از قدرت کنار بروند." توکلی که

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

"اعتصابات و تجمعات اعتراضی صدها کارگر صنایع فلزی، آونگان اراک و رانندگان شرکت واحد، نوید بخش گسترش مبارزات کارگری"، عنوان اطلاعیه است که سازمان ما در روز ۱۴ اسفند ۱۳۹۱ منتشر کرده است.

در ابتدای این اطلاعیه با اشاره به وضعیت گرانی و شرایط اسفبار معیشتی کارگران و توده های محروم ایران آمده است: هر روز که می گذرد زندگی بر کارگران سخت تر می شود. گرانی بیداد می کند. تورم، افسار گسیخته به پیش می تازد. عرصه بر کارگران آنچنان تنگ شده است که هم اینک می بایست برای بقای خود مبارزه کنند. نجات از این وضعیت اسفبار جز با گسترش اعتراض و مبارزه ممکن نیست. از همین روست که در روزهای اخیر اعتراضات کارگری در کارخانه ها و دیگر موسسات تولیدی و خدماتی، وسعت بیشتری گرفته است.

اطلاعیه سازمان با اشاره به اعتصاب ۶۰۰ کارگر صنایع فلزی ۱ و ۲، تجمع اعتراضی بیش از ۱۰۰ کارگر شرکت خدماتی اداره کل راه و شهرسازی کهگیلویه و بویر احمد در مقابل دفتر معاونت پشتیبانی اداره کل راه و شهرسازی این استان، تجمع حدود ۱۵۰ راننده شرکت واحد در مقابل محل جلسه شورای عالی کار و نیز تجمع ۱۰۰ نفر از کارگران شرکت آونگان اراک مقابل کارخانه در اعتراض به پلمپ این واحد تولیدی، اعتصابات فوق را به عنوان نمونه هایی از اعتراضات و اعتصابات کارگری طی روزهای ۱۲ تا ۱۴ اسفند ذکر کرده است.

اطلاعیه همچنین به مطالبات کارگران اعتصابی اشاره کرده و می نویسد: ۶۰۰ کارگر صنایع فلزی در حال حاضر علاوه بر آنکه ۴۰ درصد دستمزد آن ماه خود را دریافت نکرده اند، حقوق ماه های دی، بهمن، اسفند و عیدی و پاداش خود را نیز طلبکارند و مدیریت دولتی کارخانه به استثنای پرداخت ۴۰ درصد باقی مانده دستمزد آن ماه، حاضر به پرداخت ریالی از مابقی دستمزد معوقه آنان نیست. رانندگان شرکت واحد نیز خواهان بازگشت به کار همکاران اخراج شده، تعیین حداقل دستمزد بر مبنای خواست کارگران و نمایندگان واقعی آنان و اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، در شرکت واحد شدند.

در فراز دیگری از اطلاعیه سازمان، ضمن اشاره به افزایش تورم و روند صعودی قیمت کالاها و مایحتاج ضروری کارگران و زحمتکشان و وخیم تر شدن هر روزه شرایط زندگی کارگران آمده است: در وضعیت موجود که معاش و به طریق اولی ادامه حیات کارگران با خطر جدی مواجه است، برای کارگران راهی جز تشدید اعتراض و اعتصاب برای دریافت به موقع دستمزد و افزایش حداقل دستمزدی که متناسب با میزان تورم موجود در جامعه و هم طراز با سطح معیشت یک خانواده پنج نفره کارگری باشد، باقی نمانده است. و آنگاه نتیجه گیری کرده است که "اعتراضات و اعتصابات روزهای اخیر، اگر چه هنوز کوچک، محدود و پراکنده هستند، اما، نوید بخش گسترش مبارزات کارگران در عرصه های وسیعتر هستند.

در پیش پایانی اطلاعیه می خوانیم: سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن حمایت از اعتصابات و اعتراضات کارگران ایران، خواستار تحقق فوری تمامی خواستهای آنها از جمله افزایش دستمزدها و پرداخت تمامی دستمزدهای عقب افتاده است.

سازمان فدائیان (اقلیت) کارگران ایران را به همبستگی هر چه بیشتر و تشدید مبارزه برای سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و برپایی حکومت شورایی و سوسیالیسم که یگانه مسیر واقعی راهی طبقاتیست، فرا می خواند.

لحظه شماری رقبای احمدی نژاد برای پایان دوره ریاست جمهوری وی

از مدت ها پیش خواهان برکناری احمدی نژاد بوده و اغلب سؤالات و استیضاح اعضای کابینه توسط وی سازماندهی شده است، می گوید نظر خامنه ای، بر جای ماندن احمدی نژاد تا پایان دوره ریاست جمهوری اوست، بنابراین فعلاً ماندنیست. انعکاس بی ثباتی داخلی در پی برکناری احمدی نژاد در مناسبات بین المللی گرچه بی تأثیر نیست، اما تعیین کننده نبود. چون بی ثباتی کنونی جمهوری اسلامی آشکارتر از آن است که از دید دولت های در حال نزاع با رژیم پنهان مانده باشد. توکلی به نفوذ احمدی نژاد در میان گروه هایی از مردم ایران در روستاها و شهرهای کوچک نیز به عنوان عامل دیگری اشاره می کند که مانع تصمیم خامنه ای برای برکناری وی شده است. شکی نیست که احمدی نژاد به ویژه در ۴ ساله دوم ریاست جمهوری اش توانسته در میان فقیرترین بخش مردم در روستاها و شهرهای کوچک و عقب مانده نفوذ پیدا کند، اما خامنه ای و باند های وابسته به او از این بابت نگرانی ندارند، چرا که می دانند آن ها توده پراکنده و غیر منسجمی هستند و قادر به عکس العملی در حمایت از احمدی نژاد نیستند.

مهمترین عامل در تصمیم گیری خامنه ای برای مدارا با احمدی نژاد تا پایان دوره ریاست جمهوری اش، منافع و موقعیت خود وی بوده است.

خامنه ای ناگزیر شده است که پس از بروز اختلاف بر سر وزیر اطلاعات با احمدی نژاد او را تحمل کند. قبل از هر چیز به این علت که با حمایت همه جانبه اش از احمدی نژاد، به سادگی نمی توانست او را برکنار کند، چون در آن صورت موضع امثال رفسنجانی و گروه های دیگری از طرفداران جمهوری اسلامی تقویت می شد که از همان آغاز نظری مخالف خامنه ای نسبت به احمدی نژاد داشتند و از این رو صلاحیت ولی فقیه و دیکتاتور بودن اش زیر سؤال می رفت. با بر طبق تعبیر خودش، به فردی بی بصیرت تبدیل می شد. از این روست که به رغم هزینه هایی که احمدی نژاد در چندین ماه گذشته برای وی و رژیم اش داشته او را تحمل کرده است.

اما برخلاف تبلیغاتی هم که در مورد اقدامات احمدی نژاد و باند او در دو، سه ماه آینده به راه انداخته اند و تنها دو نمونه آن را در موضع گیری های رئیس ستاد کل نیروهای مسلح رژیم و دادستان کل کشور دیدیم، در واقعیت خطری جدی نیز از جانب وی احساس نمی کنند. چون همان گونه که می دانیم اصلی ترین ارگان ها و نهادهای جمهوری اسلامی به ویژه نیروهای نظامی و امنیتی تابع خامنه ای هستند. طرفداران احمدی نژاد عمدتاً در دستگاه اجرایی و ادارات نفوذ دارند که کار جدی و تهدیدکننده ای از آنها ساخته نیست. گروه اندک طرفدار آن ها در میان مردم نیز کاملاً نامشکل اند و علاوه بر این در

رژیم آرامشی در کار نیست. جمهوری اسلامی از بدو پیدایش با این بحران که در ساختار دولت دینیست همزاد بوده است و تا روزی که به حیات خود ادامه می دهد از این بحران رها نخواهد شد. شدت و ضعف آن نیز در هر مرحله ای وابسته به حدت و ژرفای بحران های نظم اقتصادی - اجتماعی سرمایه داری حاکم بر ایران بوده و خواهد بود. از این رو در شرایطی که رژیم حاکم با بحران های متعدد اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و نارضایتی وسیع توده های روبروست، این بحران ها، اختلافات و شکاف های جدیدی در درون طبقه حاکم ایجاد می کند و بحران درونی رژیم مجدداً اوج می گیرد. هیئت حاکمه نمی تواند بر این بن بست غلبه کند. اوضاع بر همین منوال باقی خواهد ماند، تا روزی که توده های کارگر و زحمتکش بساط جمهوری اسلامی را در کلیت اش جمع کنند.

مناطق و شهرهای دور افتاده و عقب مانده قرار دارند و نمی توانند وزنی در توازن قوا داشته باشند و نقشی بر عهده بگیرند.

در حقیقت خامنه ای و باند های وابسته به او زمینه را برای تسویه حساب و قلع و قمع طرفداران احمدی نژاد پس از "انتخابات" خرداد ماه آماده می کنند که احتمالاً تعدادی از آنها را دستگیر و به محاکمه بکشند و بقیه را بی دردسر از دستگاه اجرایی بیرون بریزند. از این جهت باید گفت که آنها برای پایان یافتن دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد لحظه شماری می کنند تا با این گروه تسویه حساب قطعی کنند.

معضل احمدی نژاد نیز بالاخره برای رژیم حل خواهد شد، بدون این که معضل لاینحل بحران های درونی رژیم حل گردد. سران رژیم به یکدیگر وعده فرا رسیدن آرامش را پس از کنار رفتن احمدی نژاد می دهند، اما برای این

مرگ‌های خاموشی که به چهارمین گزارش احمد شهید نیز راه نیافتند

بررسی نموده است. او در این گزارش از ایران خواسته است تا اعدام‌ها را متوقف، زندانیان سیاسی و عقیدتی را آزاد و موضوع شکنجه در زندان‌ها را مورد توجه قرار دهد. او مانند گذشته بار دیگر از دولت ایران خواسته است تا امکان بازدید وی از ایران را فراهم آورد.

یک روز پیش از انتشار این گزارش، "گیلمور" وزیر خارجه ایرلند که کشورش ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپا را برعهده دارد، خواستار افزایش فشارها بر ایران به دلیل نقض حقوق بشر شده بود. وی در این رابطه گفت: "ما نمی‌توانیم ساکت بمانیم".

در حالی گزارش احمد شهید بر بدتر شدن وضعیت حقوق بشر حکایت دارد که پیش از وی، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز گزارشی منفی‌تر از قبل در مورد ایران منتشر نموده و دبیر کل سازمان ملل خواستار افزایش فشار بر ایران در رابطه با برنامه اتمی شده بود.

روز یکشنبه ۱۳ اسفند نیز سخنگوی وزارت امور خارجه ایران به گزارش اخیر احمد شهید واکنش نشان داد. وی با بیان این که منابع احمد شهید در تهیهی این گزارش مخالفان جمهوری اسلامی بوده‌اند، این گزارش را جانبدارانه خواند و گفت: "انتشار چنین گزارشی اعتبار سازوکار حقوق بشر در سازمان ملل را به‌طور کامل به خطر انداخته است". وی مدعی شد که دولت ایران به تعهدات بین‌المللی خود عمل می‌کند. پیش از این ایران در پاسخی ۸ صفحه‌ای گزارش احمد شهید را رد کرده و نحوه‌ی تحقیق وی را زیر سوال برده بود.

اما واکنش محمد جواد لاریجانی دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضاییه بسیار تندتر بود. وی در گفت‌گویی ویژه خبری شبکه دوم سیما که به گزارش احمد شهید اختصاص داشت، حمله تندی به احمد شهید کرد. وی ضمن بیان این که احمد شهید با گروه‌های تروریستی ارتباط دارد و پای سخنانش را ضد انقلاب مَهر کرده، گفت: "در باره این آقا کلی اسناد فرستادیم به سازمان ملل که خودش تخلفات وسیع دارد". وی همچنین گفت: "این گزارشگر ویژه در باره اسلام جسارت‌های بزرگی کرده است. رسماً اعلام کرده است که صاب‌النبی و مطالب کفرآمیز نباید تخلف باشند".

اشاره وی به این قسمت از گزارش احمد شهید است که به نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی و آزادی مذهبی ارتباط دارد. وی در واقع اعتراف می‌کند که ایران آزادی مذهب را به رسمیت نشناخته و کسی حق ندارد برخلاف اعتقادات مسلمانان چیزی بگوید، هر چند که حکومت آزاد است در مورد بقیه هر چه دلش خواست بگوید و حتا مثلا زنان را مجبور به رعایت پوشش اسلامی کند حال چه بخواهند و چه نخواهند.

اما چرا گزارش چهارم احمد شهید این واکنش‌ها را به همراه آورد؟! از سویی غرب و رسانه‌های غربی با تکیه بر این گزارش که آن را کامل‌ترین

گزارش احمد شهید خوانده‌اند سعی می‌کنند بر بدتر شدن نقض حقوق بشر در ایران تاکید کنند و از سوی دیگر حکومت ایران واکنشی چنین عصبی از خود بروز می‌دهد.

البته در این که این گزارش نسبت به گزارش‌های قبلی به‌ویژه گزارش اول و دوم با تیزی بیشتری حکومت اسلامی ایران را نشانه رفته است، شکی نیست. پس از افتضاح و سروصداهایی که گزارش اول، حتا در محافل غربی و اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی به بار آورد، احمد شهید مجبور گردید تا فوری طی دو مصاحبه‌ای که با بی‌بی‌سی و یک سایت اصلاح‌طلب کرد، اعلام کند که این گزارش ناقص است. گزارش دوم او نیز که درست یک سال پیش انتشار یافت، اگرچه نسبت به گزارش اول اعتراضات کمتری بدنبال آورد، اما از آنجا که خواست اپوزیسیون بورژوازی را تامین می‌کرد با انتقادات این گروه همراه نشد. گزارش سوم او که در ۲۰ مهر ۱۳۹۱ (۱۱ اکتبر) در ۲۳ صفحه انتشار یافت، باز نسبت به گزارش اول و دومی او نگاهی انتقادی‌تر به جمهوری اسلامی داشت. گزارش چهارم او از این لحاظ گامی به جلو بوده است، اما مساله اصلی این است که قدم فوق چیزی بر محتوای این گزارش نمی‌افزاید.

تمام نکاتی که گزارش فوق انعکاس داده چیزی فراتر از شعارهای اپوزیسیون بورژوازی نیست (و تاکید می‌کنیم شعارهای اپوزیسیون بورژوازی و نه خواست‌های آن، چرا که این اپوزیسیون در صورت بدست گرفتن قدرت حتا حاضر نمی‌شود به همین شعارها نیز عمل کند). این گزارش (و گزارش‌های قبل از آن) به مواردی از نقض حقوق بشر در امور سیاسی و اجتماعی خلاصه می‌شود که مناسبات سرمایه‌داری حاکم را زیر سوال نبرد و تنها چیزی که مد نظر این گزارش است ساختار سیاسی حاکم است و اصلاح‌طلبان رانده از حکومت به مانند همیشه در این گزارش حضوری پُر رنگ دارند. این که گزارش فوق تأیید می‌کند حکومت اسلامی رژیم دیکتاتور، شکنجه‌گر و ناقض حقوق بدیهی انسان است، البته چیز مثبتی است، هر چند که موضوع تازه‌ای نیست و کمونیت‌ها بیش از سی سال است بر آن تاکید می‌کنند. اما آنچه این گزارش به آن نمی‌پردازد این است که چگونه اکثریت بزرگی از جامعه ایران از بدیهی‌ترین حقوق خود به‌عنوان یک انسان و برای یک زندگی انسانی که محصول مناسبات سرمایه‌داری می‌باشد محروم هستند، کارگران و زحمتکشانی که در فقری وحشتناک بسر می‌برند. این که کارگران از بدیهی‌ترین حقوق سیاسی و صنفی خود یعنی داشتن تشکلات مستقل سیاسی و صنفی محروم هستند، جایی در این گزارش ندارد. از عدم آزادی دگراندیشانی چون کمونیت‌ها هیچ خبری در این گزارش نیست،

اما تا می‌تواند از مشکلات اصلاح‌طلبان و خبرنگارانی می‌نویسد که در چارچوب جمهوری اسلامی مشغول به‌کار بوده و می‌نویسند. از مرگ کارتن‌خواب‌ها خبری نیست چرا که حتا در آمریکا - مهد دموکراسی غربی - نیز کارتن‌خواب‌ها برای همیشه به خواب فرو می‌روند. از نقض حقوق این انسان‌ها که مرگی خاموش دارند خبری نیست و از هزاران مرگ دیگر در این جامعه وحشت‌زنا باز خبری نیست. چرا که از همه‌ی این نوع مرگ‌ها که محصول مناسبات سرمایه‌داری هستند، در دیگر کشورهای سرمایه‌داری که از نظر این نهاد‌های بین‌المللی در دریایی از "دمکراسی" غوطه‌ور می‌باشند، به وفور می‌توان یافت که هندوستان شاید یکی از بزرگ‌ترین نمونه‌های آن باشد. کشوری که از آن به‌عنوان اولین دمکراسی آسیای نام می‌برند، اما سرنوشت انسان و نگاه به انسان در این جامعه سرمایه‌داری آن‌قدر وحشیانه است که لازم به آوردن مثال نیست تا ثابت شود که چگونه حقوق صدها میلیون انسان برای حفظ منافع و حرص و آز بی‌پایان مثنی سرمایه‌دار نقض می‌شود.

سال‌هاست که جمهوری اسلامی از شکنجه به صورت سیستماتیک علیه مخالفان خود استفاده کرده است و چه جان‌های گرانقدری که در این راه قربانی آن نشده‌اند، اما امروز تازه سازمان ملل به این صرافت افتاده است که ۷۶ درصد از مصاحبه شوندگان تحت شکنجه قرار گرفته‌اند. آیا تاکنون چشمانی برای دیدن نبوده است؟ آیا این نهاد‌های بین‌المللی آن‌قدر نادان بوده و هستند که در طول این سال‌ها متوجه نشده‌اند که نقض حقوق بشر در ایران ذاتی این حکومت بوده و هست که امروز سخن از نقض حقوق بشر می‌رانند و مغرورانه می‌گویند: "ما نمی‌توانیم ساکت بمانیم" و نمی‌گویند که چگونه در برابر کشتار یک نسل در دهه‌ی ۶۰ ساکت ماندند، لب نگشودند و در مرگ کمونیت‌ها و انقلابیون در سکوت لیخنند رضایت زدن؟!

از این‌جاست که جنبه‌ی دیگر این گزارش بر ما آشکار می‌شود. اگر گزارش دوم از گزارش اول انتقادی‌تر و گزارش سوم از دوم باز انتقادی‌تر و بالاخره گزارش چهارم باز تندترین از گذشته جمهوری اسلامی را به‌خاطر نقض حقوق بشر محکوم کرده است، نه نتیجه‌ی بدتر شدن وضعیت حقوق بشر در ایران که بیش از هر چیز نتیجه‌ی تشدید تضادهای حکومت اسلامی با دولت‌های قدرتمند سرمایه‌داری و تلاش این دولت‌ها برای پروراندن آلترناتیوهای مورد دلخواه آن‌ها برای حکومت اسلامی است. همان‌طور که نتیجه‌ی تشدید این تضادها را در گزارش اخیر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و سخنان دیگر مقامات این نهادها از جمله دبیرکل سازمان ملل دیدیم.

کمونیت‌ها اما به مبارزه پیگیر خود برای برپائی یک انقلاب اجتماعی و سرنوشتی تمام‌نظم موجود ادامه می‌دهند، در عین حال در شرایطی که تضادها درصوف ضد انقلاب داخلی و بین‌المللی افزایش می‌یابد، از این تضادها و شکاف‌ها برای رساندن صدای کارگران، زحمتکشان و بیان نقض حقوق انسانی اکثریت بزرگ جامعه، بهره می‌گیرند.

۸ مارس ۲۰۱۳ چگونه گذشت؟

۸ مارس روز جهانی زن، همچون سال‌های گذشته در پهنه‌ای به وسعت جهان، به اشکال گوناگون و در مراسمی با رنگ‌ها و جنس‌هایی متفاوت جشن گرفته شد. از مراسم و هدایای دولتی در کشورهای آسیای میانه گرفته تا لاهور پاکستان که زنان با خواست‌های ویژه خود حضوری چشمگیر داشتند. در اروپا جدا از مراسمی که احزاب رسمی و پارلمانی در کشورهای گوناگون برگزار کردند، فعالین حقوق زنان نیز در مراسم متعددی ضمن گرامی‌داشت روز جهانی زن، به طرح مسایل زن امروز پرداختند. در حالی که احزاب رسمی در این کشورها در مراسم روز جهانی زن با برگزاری سمینارهایی با موضوعاتی چون "زنان چه نقشی را در گذار از بحران اقتصادی می‌توانند برعهده بگیرند" تنها به فکر انداختن هر چه بیشتر بار بحران بر دوش زنان بودند، در مراسم‌هایی که بخش رادیکال جنبش زنان در این کشورها بر پا کرد درست بر عکس به فشاری که به زنان در اثر سیاست‌های ریاضت اقتصادی وارد می‌آید همچون دستمزدهای پایین‌تر، افزایش بیکاری، کاهش خدمات اجتماعی به‌ویژه برای مادران، مشکلات تحصیلی و مانند آن پرداخته شد و به این سیاست‌ها تاختمند.

از هندوستان و فیلیپین گرفته تا قاهره و تونس، از مکزیک و نیکاراگوئه تا برزیل و پرو از آمریکا و کانادا تا آفریقای جنوبی و آلمان و انگلیس در همه جا این روز جشن گرفته شد. جدا از خواست برابری حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و اعتراض به خشونت علیه زنان، اعتراض به تحمیل بار بحران اقتصادی به زنان یکی از موضوعاتی بود که شعارهای زنان را در این روز به خود اختصاص داد. برجسته‌تر شدن مسایل اقتصادی در مراسم ۸ مارس امسال، نتیجه‌ی واقعیت‌های زندگی زنان در جهان کنونی است که منجر به بدتر شدن وضعیت شغلی و معیشتی آن‌ها گردیده است. در این مراسم گفته شد که همچنان زنان در برابر کار برابر از دستمزدهای پایین‌تری برخوردارند، زنان همچنین در شرایط مساوی از شانس کار کمتری نسبت به مردان برخوردار هستند. به زندگی برده‌وار زنان در کشورهای چون بنگلادش، پاکستان و هندوستان اشاره شد، به تجارت زنان و سود سرشار مردانی که در این کار مشارکت دارند اشاره شد، به وادار شدن زنان به تن فروشی برای نجات از گرسنگی، و به همه‌ی جنایاتی که در قرن بیست‌ویکم و در این جهان متمدن علیه زنان می‌شود، اشاره شد.

در ترکیه کشور همسایه‌ی ایران تظاهرات، نمایش‌ها و مراسم متعددی در شهرهای مختلف برگزار گردید. حتی افغانستان نیز که تا چندی پیش و در زمان حاکمیت طالبان، زنان حق بیرون آمدن از خانه را نداشتند در شهرهایی چون کابل و هرات مراسمی به این مناسبت برگزار شد. در کابل گروهی از زنان با برگزاری یک راهپیمایی از نبود امنیت و نابرابری در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی،

فرهنگی و سیاسی، تحقیر و تجاوز به زنان، و استفاده از مذهب برای اعمال این نابرابری اعتراض کردند. اما نکته‌ی مهم این است که در هیچ کدام از این اعتراضات و یا نمایش‌های خیابانی هیچ‌کس متعرض زنان نشد. حتی در افغانستان مردسالار نیز زنان این امکان را پیدا کردند که بدون تعرض مردسالاران به خیابان بیایند، خواست‌های خود را مطرح کرده و این روز را پاس بدارند.

اما در روزی که زنان در سراسر جهان با لهله و فریاد به خیابان آمده بودند، این زنان ایران بودند که همچنان از برگزاری مراسم این روز بدلیل ممنوعیت آن توسط حکومت اسلامی، محروم باقی ماندند. آخرین بار دو سال پیش در چنین روزی بود که زنان ایران عزم خود را جزم کردند تا به خیابان‌ها بیایند و رژیم برای آن‌که مانع اعتراض و برخاستن صدای حق‌طلبانه‌ی آن‌ها شود، تمام خیابان‌ها را به تسخیر نیروهای سرکوب خود در آورد، و زنان که مجالی برای جمع شدن در خیابان‌ها نیافتند به تسخیر پیاده‌روها بسنده کردند. اما رژیم حتی همان را نیز تحمل نکرد و به زنان در پیاده‌روها هجوم آورد.

امسال - هشت مارس سال ۲۰۱۳ - برای زنان ایران با خبر پیدا شدن جسد زن جوان و مجهول‌الهویه‌ای که بین ۳۰ تا ۳۵ سال سن داشت آغاز شد. او که در شهر مشهد کارتن‌خواب بود، بر اثر سرما جان خود را از دست داده بود.

در میانه‌ی روز، خبر قتل یک زن به نام "زعفران محمدی" در روستایی از توابع شهرستان سروآباد مریوان توسط پدرش منتشر گردید. این زن ۳۰ ساله که دارای ۵ فرزند بود از طرف شوهرش طلاق داده شده بود و این گناه بزرگ زنی بود که پدرش بر مسند قضاوت و جلادی نشسته بود. این جنایت در حالی صورت گرفت که در یکی از بندهای قطعنامه‌ی روز جهانی زن که توسط کمیته برگزارکننده ۸ مارس ۲۰۱۳ در سنجند صادر شده است، آمده بود: "زن برده و ناموس کسی نیست، خشونت‌های ناموسی شدیداً محکوم است".

اما هشت مارس برای زنان ایرانی ادامه داشت و در تاریکی شب هیاهوی دیگری برپا شد. شب‌پرستان چماق‌بدها با حمله به خوابگاه دانشجویان دختر دانشگاه تهران (خوابگاه چمران)، شیشه‌های خوابگاه را برای ایجاد رعب و وحشت در میان دانشجویان دختر که تمام روز را برای یک حق صنفی خود اعتراض کرده بودند، شکستند. دانشجویان دختر به قانون جدیدی که ورود به خوابگاه را بعد از ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه شب ممنوع می‌کرد اعتراض داشته و خواهان لغو این قانون بودند. درگیری دانشجویان با مسوولین خوابگاه و حراست تا ساعاتی از شب طول کشیده بود، حتی نیروی انتظامی وارد ماجرا گردید که با مقاومت دانشجویان دختر مجبور به عقب‌نشینی شد.

قبل از ۸ مارس، حکومت اسلامی شاخ و شانه‌های‌اش را برای زنان کشیده بود. یک روز

قبل از روز جهانی زن با حمله به خانه‌ی چند فعال سیاسی در سنجند که گویا در تلاش برای برگزاری مراسم روز جهانی زن بودند، آن‌ها را با توهین و تحقیر دستگیر نمود. هر چند که این تحرکات رژیم مانع از این نشد که در مکان‌هایی به دور از چشم پلیس، این روز توسط زنان و مردان آگاه، بویژه در شهرهای کردستان گرامی داشته شود، به‌همان‌گونه که سالیان سال است، زنان و مردان آگاه ما این روز را این‌گونه گرامی می‌دارند. در بند زنان اوین نیز مراسمی برای ۸ مارس برگزار گردید. زندانیان سیاسی زاهدان، تعدادی از دانشجویان، مادران پارک لاله و کانون نویسندگان ایران پیام‌هایی به مناسبت این روز انتشار دادند. مجله‌ی نیز از سوی کانون مدافعان حقوق کارگر به مناسبت این روز منتشر گردید. و این‌ها تمام فرصتی بود که زنان ایرانی برای ابراز وجود خود در هشت مارس ۲۰۱۳ یافتند.

اما زنان ایرانی در خارج از کشور و با استفاده از فضایی که در خارج از ایران وجود دارد، در مراسم‌هایی پرشمار این روز را گرامی داشتند و صدای زنان ایرانی، صدای زنان کارگر و زحمتکشی شدند که از حق فریاد زدن و بیان دردها و آلامشان محروم هستند.

هشت مارس سال ۲۰۱۳ نیز این‌گونه گذشت، به امید روزی که زنان ایران آزادانه و پرشمار به خیابان‌ها آمده و حماسه‌هایی پرشکوتر از هشت مارس سال ۵۷ رقم بزنند.

کارگران، قربانی حوادث ناشی از کار یا خطا کار؟

روز ۵ اسفند، سازمان پزشکی قانونی آماری از تعداد کارگرانی که در اثر حوادث ناشی از کار جان خود را از دست داده‌اند منتشر کرد. بر اساس این آمار در ده ماهه نخست سال جاری هزار و ۵۱۷ کارگر در اثر این حوادث جان خود را از دست داده‌اند که نسبت به ده ماهه سال گذشته متأسفانه ۱۴ درصد افزایش داشته است. در طی ده ماهه اول سال ۹۰، هزار و ۳۳۱ کارگر جان خود را از دست داده بودند.

سه روز قبل‌تر، اداره کل روابط عمومی سازمان تامین اجتماعی نیز با انتشار آماری از حوادث ناشی از کار اعلام کرده بود که ۹ هزار و ۷۹۰ کارگر بیمه شده دچار حوادث ناشی از کار شده‌اند، اما نکته عجیب در این گزارش این بود که گزارش فوق علت اصلی این حوادث را بی‌احتیاطی کارگران اعلام کرده بود. در این گزارش آمده بود که ۵۴۹۶ بیمه شده به دلیل بی‌احتیاطی دچار حادثه شده‌اند.

گزارش تامین اجتماعی نمونه‌ای از تلاش‌های سیستم حاکم است که می‌کوشد به جای مناسبات سرمایه‌داری، کارگران را که قربانی حوادث ناشی از کار هستند، مقصر اصلی اعلام کند. حادثه دو سال قبل (بهمن ماه ۸۹) در کارخانه ایران خودرو یک نمونه از این سیاست است. کارفرما، راننده‌ی را که فاقد گواهینامه پایه یک و کارت سلامت بوده، در یک شیفت ۱۲ ساعتی به کار گرفته بود، آن‌هم راننده‌ی که به دلیل

یادداشت‌های سی

کارگران، قربانی حوادث ناشی از کار یا خطا کار؟

حادثه‌ای که دو سال قبل برای او پیش آمده بود، مجبور به استفاده از دارو در طول شبانه روز بود. در پی وقوع این حادثه به جای بازداشت مدیران شرکت ایران خودرو و پیمانکار که بدون هیچ احساس مسوولیتی وی را در چنین شرایطی به‌کار گرفته بودند، این کارگر یا همان راننده‌ی بینوا بود که دستگیر و روانه زندان گردید. مدیرعامل ایران خودرو با وقاحت علت بروز حادثه را خواب‌آلودگی راننده عنوان کرد و دادستان تهران نیز با قراری ۳۰۰ میلیون تومانی او را روانه زندان ساخت. ۳ ماه قبل از بروز این حادثه نیز در پی سقوط کامیون حامل کارگران معدن کرومیت بافت به دره ۲۲ کارگر زخمی شده بودند. در این حادثه نیز کارفرما برای حمل و نقل کارگران از کامیون استفاده کرده بود آن هم کامیونی از رده خارج شده با راننده‌ای که فاقد گواهینامه بود. طبیعیست که در این مورد نیز از نظر سیستم حاکم راننده مقصر است که فاقد گواهینامه بوده است. اما به‌راستی نقش سرمایه‌داران در این حوادث چیست؟

در محیط کار، کارفرما مسوول حفظ جان و امنیت کارگران است. این کارفرماست که با دادن آموزش‌های لازم به کارگران، استفاده از وسایل ایمنی مناسب، ایجاد محیط کاری مناسب و غیره باید شرایطی را بوجود آورد که امکان وقوع حوادث برای کارگران را در حین کار به حداقل ممکن برساند. اما در ایران کارفرمایان نه تنها از دادن آموزش‌های لازم به کارگران به دلیل هزینه‌های آن خودداری می‌کنند که با فراهم نساختن ماشین‌آلات مناسب، وسایل ایمنی لازم و بالا بردن فشار کار شرایط را برای افزایش حوادث ناشی از کار فراهم می‌سازند و نتیجه‌ی آن همین است که شاهدیم، یعنی افزایش کارگرانی که قربانی حوادث ناشی از کار می‌شوند.

کارفرمایان با سوءاستفاده از بیکاری میلیون‌ها کارگر و شرایط وخیم اقتصادی، کارگران را با قراردادهای موقت به کار می‌گیرند و کارگران در این شرایط برای حفظ کار خود مجبور می‌شوند به تمامی فشارهای کاری و نیز خساست‌های کارفرما در استفاده از ابزار، ماشین‌آلات و وسایل ایمنی مناسب تن دهند. وگرنه کدام کارگر است که حاضر باشد تن به این شرایط که جان و سلامت او را به خطر می‌اندازد، بدهد؟! آن هم برای کارفرمایانی که خون کارگران را این گونه وحشیانه در شیشه می‌کنند؟!

از کارگران معدن در ایران می‌توان به‌عنوان یک نمونه آشکار در این رابطه یاد کرد. کارگران معدن در حالی هر روز بر سر کار خود می‌روند که می‌دانند یک انفجار ممکن است آن روز را به آخرین روز کاری و در واقع زندگی آن‌ها تبدیل کند. آخرین نمونه‌ی این حوادث نیز به روز سه‌شنبه ۲۸ آذرماه سال‌جاری برمی‌گردد که

انفجار در معدن ذغال‌سنگ "پال شمالی" در طبس، منجر به کشته شدن ۸ کارگر گردید. علت انفجار تراکم گاز مونواکسید کربن بود که بارها کارگران در مورد عدم تخلیه گاز و تراکم آن که هر لحظه خطر انفجار داشت، به کارفرما تذکر داده بودند. اما گو گوش شنوا؟ کارگرانی که در این حادثه جان خود را باختند، حداقل حقوق را می‌گرفتند و چند ماه بود که پرداخت دستمزدهای‌شان به‌تعویق افتاده بود و از نظر کارفرما چه بسیارند از این کارگران. این نشد، آن یکی!!! برای کارفرما، کارگر ارزانی که گوش شنوا داشته و فشار کاری را تحمل کرده و اعتراضی نکند، بهترین کارگر است. بنابر این علت اصلی حوادث ناشی از کار نه بی‌احتیاطی که دقیقاً سرمایه‌داران هستند که در نظم غیرانسانی سرمایه‌داری، تنها چیز مقدس برای آن‌ها "سود" است.

در جریان حوادث ناشی از کار، سرمایه‌داران با داشتن پول، دانستن قانون و استفاده از امکاناتی مانند وکیل، رشوه و مانند آن اغلب از زیر بار مسوولیت خود شانه‌خالی می‌کنند و در بهترین حالت با دادن مبلغی ناچیز به خانواده‌ی کارگران جان‌باخته و یا معلول، قضیه را سرهم می‌آورند. در سال‌های اخیر نیز در بعضی جاها پیمانکاران از کارگران امضا می‌گیرند که در صورت بروز حادثه در حین کار حق هیچ‌گونه شکایتی از کارفرما ندارند!!!

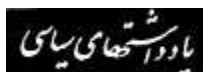
وقتی سازمان تامین اجتماعی از "بی‌احتیاطی کارگر" سخن می‌گوید باید اول به این سوال پاسخ دهد که چرا آمار حوادث ناشی از کار در ایران رو به افزایش است؟ و دوم این که چرا میزان حوادث ناشی از کار در کشورهایی چون ایران که کارگران در بی‌حقوقی محض بسر می‌برند نسبت به کشورهای که کارگران توانسته‌اند به برخی از حقوق خود دست یافته و یا حداقل دارای تشکلات صنفی خود هستند این همه فرق می‌کند؟ چه فرقی بین کارگر ایرانی با کارگری

که در یکی از کشورهای پیشرفته‌ی اروپایی کار می‌کند وجود دارد که این اتفاقات در آن کشورها به‌ندرت رخ می‌دهند؟

در واقع می‌توان گفت که افزایش حوادث ناشی از کار در ایران ارتباط مستقیمی با بی‌حقوقی کارگران، بیکاری گسترده و وضعیت اقتصادی وخیم آن‌ها دارد. در این شرایط است که سرمایه‌دار با کاهش هزینه‌ها از جمله بهای نیروی کار و هزینه سلامت و امنیت این نیرو، به طور مستقیم در افزایش حوادث ناشی از کار و یا بهتر بگوییم در قتل کارگران نقش ایفا می‌کند. به جای کارگر آموزش دیده که باید به صورت رسمی استخدام شود، از کارگر آموزش ندیده و ارزان استفاده می‌کند. به جای ماشین‌آلات نو و تعمیر و نگهداری آن‌ها که همه هزینه بر می‌دارد، از ماشین‌آلات کهنه آن‌هم بدون سرویس مناسب استفاده می‌کند. در استفاده از وسایل ایمنی و خرید آن‌ها برای کارگران خساست به‌خرج می‌دهد و در آخر با افزایش ساعات کار و افزایش سرعت کار، فشار کاری را برای بالا بردن سود افزایش می‌دهد.

از طرف دیگر امکان خطای کارگر نیز که با همه‌ی این مشکلات بر سر کار آمده و زیر فشار زندگی و فشار کاری، خستگی روحی و جسمی خرد و خراب شده، بالاتر می‌رود که البته حتا این موضوع نیز چیزی از مسوولیت دولت و سرمایه‌داران کم نمی‌کند. چرا که یک کارگر در ازای کار با ساعات کار معمولی (یک شیفت) باید بتواند هزینه‌های زندگی خود و خانواده‌اش را تامین کند. اگر کارگر مجبور می‌شود در شیفت‌های بیشتری کار کند، روزهای تعطیل بر سر کار بیاید، به دنبال کار دوم و سوم برود، نتیجه‌ی عدم پرداخت دستمزد مناسب به او است. دستمزدی که سرمایه‌داران از آن در روز روشن می‌زدند تا کارگران فرسوده شده و حتا در اثر حوادث ناشی از کار، سلامتی و جان خود را از دست بدهند.





مرگ‌های خاموشی که به چهارمین گزارش احمد شهید نیز راه نیافتند

چهارمین گزارش احمد شهید گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل در مورد ایران، برای ارائه به شورای حقوق بشر سازمان ملل در روز ۲۱ اسفند در وبسایت این شورا در تاریخ ۲۸ فوریه برابر با ۱۰ اسفند انتشار یافت. گفته می‌شود که این گزارش ۷۷ صفحه‌ای، مفصل‌ترین گزارش وی تاکنون بوده که به‌ویژه بر نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران تاکید کرده است.

احمد شهید در این گزارش که در ده فصل تنظیم نموده، با بیان این‌که طی دو سالی که وی به‌عنوان گزارشگر ویژه حقوق بشر فعالیت می‌کند نقض حقوق بشر در ایران افزایش یافته است، مسائلی همچون تعداد اعدام‌ها و نحوه محاکمه‌ی افرادی که به اعدام محکوم شده‌اند، شکنجه، برگزاری غیر آزاد انتخابات، نقض

گسترده‌ی آزادی بیان و حق تجمع، اعمال خشونت و فشار علیه حامیان حقوق بشر، نقض حقوق زنان، اقلیت‌های ملی و مذهبی و همجنس‌گرایان را بررسی کرده است. وی در این گزارش آورده است که ۷۶ درصد از شاهدانی که با آن‌ها گفت‌وگو داشته، مورد شکنجه واقع شده‌اند. وی در همین رابطه از ستار بهشتی به‌عنوان یکی از قربانیان شکنجه نام برده است. او همچنین خواستار تغییر قوانینی گردیده که ناقض تعهدات بین‌المللی ایران در ارتباط با رفع تبعیض و نابرابری از جمله در مورد زنان هستند.

وی همچنین در بخش دیگری از این گزارش تأثیرات منفی تحریم‌ها بر برخی از اقلام ضروری و مورد نیاز مردم همچون دارو را

در صفحه ۹

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایند.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://69.49.251.23/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت) :

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 641 March 2013



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

آغاز پخش برنامه‌های تلویزیونی دکراسی شورایی

تلویزیون دکراسی شورایی از روز ۱۵ آبان (۵ نوامبر) پخش برنامه‌های خود را آغاز کرده است. تلویزیون دکراسی شورایی ادامه‌ی راه و مسیریست که پیش از این رادیو دکراسی شورایی آن را پیموده و مخاطبان رادیو با آن آشنا می‌باشند.

برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی از طریق کانال تلویزیونی اندیشه و به مدت ۴ ساعت در هفته پخش می‌شود که دو ساعت آن زنده و دو ساعت دیگر تکرار برنامه‌ها می‌باشد.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی بدین‌قرار است:

برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی دوشنبه و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۲ به وقت ایران

۲۰ به وقت اروپای مرکزی

۱۱ به وقت لس‌آنجلس

این برنامه‌ها به مدت یک‌ساعت از ماهواره هانتبرد و تله‌استارت پخش می‌شود.

تکرار برنامه‌ها در روزهای ۴ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت دوازده‌ونیم ظهر به وقت ایران، ساعت ده صبح به وقت اروپای مرکزی و ساعت یک نیمه شب به وقت لس‌آنجلس خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت اندیشه به‌طور زنده و هم‌زمان برنامه‌های تلویزیون دکراسی شورایی را مشاهده کنید:

www.andishehcom.com

مشخصات ماهواره‌ای کانال تلویزیون اندیشه:

North America: Galaxy 25 Frequency:12090 Horizontal Symbol Rate: 20000 3/4
Europe, Middle East: Hot Bird 8, Frequency: 10723 Symbol Rate:29900 3/4

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی